

شمال و جنوب در فرآیند همگرایی و جهانی شدن: تقابل یا تعامل

علیرضا رحیمی بروجردی^۱

مقدمه

تئوری‌های روابط بین‌الملل از اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ با تحول چشم‌گیری روبرو گشتند و نظریه پردازان به جای تئوری "ستیز تمدن‌ها" از نظریه‌های همگرایی بهره جستند. به طور کلی همگرایی را در دو منظر اقتصادی و سیاسی - اجتماعی می‌توان جستجو کرد. از منظر اقتصادی، تئوری همگرایی به یک سلسله سیاست‌هایی اطلاق می‌گردد که محدودیت‌های تجاری و موانع و تبعیضات به وجود آمده بر سر راه روابط اقتصاد بین‌الملل را حذف و یا به حداقل ممکن تقلیل دهد. هدف از همگرایی اقتصادی، گسترش تولید جهانی و بالطبع آن تخصص در تولید داخلی، کسب درآمدهای ارزی، کاهش هزینه‌های تولید در سطح منطقه، افزایش تجارت، صرفه‌جویی در منابع کمیاب داخلی، توزیع بهینه درآمد، افزایش کارایی در تولید و تجارت، افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی و استفاده از مزیت‌های نسبی می‌باشد. به طور کلی همگرایی اقتصادی به دنبال آزادسازی تجارتی است و در نهایت ایده "جهانی شدن اقتصاد" را در سر می‌پروراند. مانیفست همگرایی اقتصادی ادعا می‌نماید که در فرآیند همگرایی

۱. دکتر علیرضا رحیمی بروجردی، دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران است.

در سطح منطقه، بی‌ثباتی ناشی از تغییرات دوره‌ای متناوب در سیاست‌های بازرگانی کشورها به حداقل ممکن کاهش می‌یابد بنابراین، درحالی‌که کشورها با برخورداری از "مقیاس اقتصادی"، "رقابت" و عبور از "دیوار تعرفه‌ای" می‌توانند با بازارهای وسیع‌تر و با جاذبه‌تری روبرو گردند، استفاده از منابع و پس‌اندازهای خارجی تسهیل می‌گردد و جریان سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سطح منطقه هموار خواهد شد. در همگرایی اقتصادی، کشورها بدون در نظر گرفتن اصول، شرایط و منافع نظام اقتصادی بین‌الملل نمی‌توانند به دلخواه از سیاست‌های اقتصادی ناهمگون استفاده نمایند. هماهنگی با سیاست‌های اقتصاد بین‌الملل و حرکت در جهت قرار گرفتن در تعادل جهانی از الزامات سیاست‌های همگرایی است و در این راستا سازمان‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی به طور مؤثر بر سیاست‌های داخلی کشورها تأثیرگذار خواهند بود، ضمن آنکه می‌توانند به مثابه یکی از ابزارهای سیاست خارجی این کشورها در فضای بین‌المللی ایفای نقش نمایند. به این ترتیب یک اثر متقابل در روابط بین‌المللی و سیاست‌های داخلی کشورها به وجود می‌آید.

۱. اجمالی از مبانی نظری

همگرایی اقتصادی به صور گوناگون می‌تواند صورت پذیرد. ساده‌ترین نوع آن ایجاد "ترتیبات تجاری ترجیحی" است و سپس به صور "منطقه آزاد تجاری"، "اتحادیه گمرکی"، "بازار مشترک" و در نهایت "اتحادیه اقتصادی" می‌تواند جلوه‌هایی کند. ترتیبات تجاری ترجیحی یکی از سهل‌الوصول‌ترین انواع همگرایی است. محدودیت‌های تجاری برای کشورهای عضو کاهش می‌یابد و تسهیلات تجاری و اقتصادی متنوعی در اختیار کشورهای عضو قرار می‌گیرد. از مصادیق آن سازمان همکاری اقتصادی (ا.ک.و) را می‌توان نام برد. در "منطقه آزاد تجاری" کشورهای عضو تمامی تعرفه‌ها در معاملات تجاری میان خود حذف می‌نمایند ولی هر کشور می‌تواند از نظام تعرفه‌ای مخصوص به خود برای کشورهای غیر عضو استفاده نمایند. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا موسوم به آ-سه-آن از مصادیق منطقه آزاد تجاری است.

کشورهایی که عضو "اتحادیه گمرکی" می‌شوند، درحالی‌که از تمامی خصوصیات منطقه آزاد تجاری برخوردارند، از جداول تعرفه‌ای یکسانی برای کشورهای غیرعضو بهره می‌جویند. اتحادیه گمرکی و اقتصادی آفریقای مرکزی را از مصادیق آن می‌توان دانست. کشورهای عضو "بازار مشترک" ضمن آنکه به طور کامل از ویژگی اتحادیه گمرکی برخوردارند، امکان تحرک عوامل تولید را میان کشورهای عضو برقرار می‌نمایند. کشورهای عضو بازار مشترک اروپا قبل از پیمان ماستریخت از این نمونه می‌باشند. در نهایت، "اتحادیه اقتصادی" ضمن برخورداری از خصوصیات بازار مشترک، سیاست‌های اقتصادی یکسانی را برای کشورهای عضو تجویز می‌نمایند. کشورهای اتحادیه اقتصادی اروپا به دنبال برقراری چنین اتحادیه‌ای هستند. در این راستا، برخی از پژوهش‌گران مسلمان برای ایجاد نوعی از همگرایی میان کشورهای مسلمان (برای مثال، ایجاد بازار مشترک اسلامی) سعی نموده‌اند با الگوبرداری از مبانی نظری همگرایی، به تبیین تئوریک همگرایی اقتصادی میان آن‌ها همت گمارند.^۱ اما چنانچه در این مقاله مشاهده خواهیم کرد این کشورها راه بسیار طولانی و ناهمواری را پیش رو خواهند داشت و دست یازی به این مقصود مستلزم تغییرات گسترده و زیربنایی در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشورها خواهد بود.

همگرایی اقتصادی را می‌توان مقابل چند جنبه‌گرایی، آزادسازی یک جانبه تجاری و جهانی شدن قلمداد نمود. این به آن دلیل است که در "منطقه‌گرایی اقتصادی" نوعی تبعیض علیه کشورهای غیرعضو ایجاد می‌گردد درحالی‌که در فرایند جهانی شدن، فعالیت‌های اقتصاد بین‌الملل تکامل یافته و با یکپارچه نمودن تجارت بین‌الملل کلیه تبعیض‌ها برداشته می‌شود. ولی در هر صورت منطقه‌گرایی، مقدمه‌ای برای آزادسازی تجاری محسوب می‌شود. ایجاد منطقه‌گرایی اقتصادی به تغییراتی در الگوی تولیدی، الگوی مصرفی، رابطه مبادله، تراز

۱. برای مثال به منابع زیر مراجعه نمایید:

- A. Sadegh, "Intra- Islamic Integration: Regionalism to Ummatic", IERB, 1996, pp. 37-51.
- S. Kazem Khan, "Towards an Islamic Common Market: A Progressive Approach", IERB, 1996, pp. 218-225.

پرداخت‌ها و نرخ رشد اقتصادی منجر می‌گردد.

ژاکوب واینر (۱۹۵۳)^۱ با طرح "ابداع تجاری" و "انحراف تجاری" به بررسی آثار رفاهی منطقه‌گرایی اقتصادی می‌پردازد. ابداع تجاری زمانی رخ می‌دهد که تولید با هزینه پایین‌تر وارداتی از کشور عضو اتحادیه جانشین تولید داخلی که از هزینه بالاتری برخوردار است، شود. با فرض آن‌که تمامی منابع اقتصادی قبل و بعد از تشکیل اتحادیه در اشتغال کامل باشند، اتحادیه به افزایش رفاه تمامی اعضا منجر می‌گردد و در پی آن موجب تخصص بیشتر در تولید می‌شود. به‌علاوه چون که درآمد واقعی اعضای اتحادیه افزایش می‌یابد، وارداتشان از سایر کشورها نیز افزایش یافته که به افزایش رفاه کشورهای مزبور نیز منجر خواهد شد.

تشکیل اتحادیه ممکن است به طرق مختلف کارایی تولید را تحت تأثیر قرار دهد. اتحادیه می‌تواند به دلیل تخصیص بهتر منابع برای تولید محصولات کارا و یا تقسیم کار میان کشورها براساس اصل هزینه‌های نسبی، به افزایش کارایی منجر گردد. همچنین افزایش کارایی می‌تواند به دلیل مقیاس تولیدی داخلی و خارجی، افزایش رقابت و عدم اطمینان کمتر تحقق یابد. "واینر" در تحلیل تأثیرات تولیدی اتحادیه اضافه می‌نماید که اگر اتحادیه موجب انتقال تولید از منابع پرهزینه به منابع کم هزینه گردد، این امر موجب پیدایی "ابداع تجاری" و حرکت به طرف تجارت آزاد می‌گردد. بالعکس، اگر اتحادیه به انتقال تولید از منابع کم هزینه به منابع پرهزینه منجر شود. "انحراف تجاری" پدیدار شده و از تجارت آزاد فاصله گرفته می‌شود. یعنی، چنانچه کشور عضو اتحادیه، کالاهای با هزینه تولیدی کمتر را از کشورهای خارج از اتحادیه تهیه نماید و از کشورهای عضو اتحادیه که محصولات مزبور را با هزینه تولیدی بیشتری تولید می‌نمایند، به دلیل ترتیبات ترجیحی منعقد شده میان کشورهای عضو اتحادیه، استفاده کند، انحراف تجاری به وجود می‌آید. با عنایت به وقوع ابداع و یا انحراف تجاری، منابع مورد استفاده تحت تأثیر قرار گرفته و تأثیر کلی (یعنی جمع جبری انحراف تجاری و ابداع تجاری) می‌تواند موجب افزایش و یا کاهش کارایی تولیدی گردد.

1. Viner, J.C. (1953), p. 21.

به عقیده "مید" (۱۹۵۵)^۱ اثر خالص بر رفاه بستگی به ساختار تعرفه اولیه و کشش های تقاضا برای محصولات دارد. هر قدر تعرفه های اولیه اعضای اتحادیه نسبت به کشورهای خارج از اتحادیه بیشتر باشد، وسعت ابداع تجاری بیشتر خواهد بود و به دنبال آن اعضای اتحادیه از منافع مصرفی بیشتری برخوردار خواهند شد و همچنین خسران از انحراف تجاری نیز کمتر خواهد بود. به همین ترتیب هر قدر درجه جانمایی میان محصولات اعضای اتحادیه بیشتر باشد و درجه جانمایی میان محصولات اعضای اتحادیه و کشورهای خارج از اتحادیه کمتر باشد، منافع خالص مصرف برای کشورهای عضو اتحادیه بیشتر خواهد بود. این به آن معناست که کشش های تقاضا برای محصولات اعضای اتحادیه بالا و برای محصولات کشورهای خارج از اتحادیه پایین بوده و بنابراین منجر به ابداع تجاری بیشتر و انحراف تجاری کمتری خواهد بود. بنابراین اگر اتحادیه منجر به ایجاد انحراف تجاری و ابداع تجاری شود، رفاه کشورهای عضو اتحادیه ممکن است بسته به قدرت نسبی دو نیروی متضاد مزبور، افزایش و یا کاهش یابد.^۲ هر چند همگرایی اقتصادی به طور تبعیض آمیزی محدودیت های تجاری را برای کشورهای عضو به حداقل می رساند ولی ادامه، بسط و گسترش آن میان کشورهای دیگر زمینه لازم را برای برخورداری اقتصاد بین الملل از رویه تجارت آزاد، حرکت شفاف سرمایه و سیال شدن منابع بین المللی و متعاقباً افزایش سرمایه گذاری های خارجی، تخصصی شدن تولیدات و به دنبال آن افزایش عمومی در مصرف جهانی، تسریع در مبادلات فن آوری و در نهایت جهانی شدن اقتصاد را فراهم می سازد.^۳ از منظری دیگر، همگرایی اقتصادی موجب پیوند اقتصادی کشورهایی می شود که دارای اهداف و منافع مشترکی هستند. در این نوع از همگرایی، کشورهای عضو از سیاست های اقتصادی همگون و تصمیمات جمعی مشترک به منظور دستیابی به هدف تعیین شده از سوی اتحادیه، استفاده می نمایند و کشورها را از اتخاذ تصمیمات فردی به طور جدی نهی می نماید.

1. Meade, J. (1955), p. 8.

۲. علیرضا رحیمی بروجردی، (۱۳۷۴)، روابط تجاری بین الملل معاصر: تئوری ها و سیاست ها، ص ۱۰-۴۰۳.

3. Hass, E., (1958), p. 35.

یکی از مصادیق همگرایی بیان شده را در پیدایی سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) می‌توان جستجو نمود.

به طور کلی شرایط ایجاد همگرایی اقتصادی را به قرار زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. کشورهای عضو از لحاظ بعد مسافت و جغرافیایی به هم نزدیک باشند تا به این وسیله بر محدودیت هزینه‌های حمل و نقل که مانع جدی بر سر راه تجارت آزاد است، فائق آیند.
۲. کشورهای عضو از خصوصیات مشترک فرهنگی، سیاسی، نژادی، زبانی، تاریخی و ... برخوردار باشند. ایجاد همگرایی اقتصادی زمانی که کشورها منازعات و کشمکش‌های سیاسی، فرهنگی و ... بایکدیگر داشته باشند، عملاً امکان‌پذیر نیست.
۳. کشورهای عضو از لحاظ تعداد و اندازه زیاد و بزرگ باشند تا به این وسیله بتوانند از مزیت‌های "مقیاس اقتصادی"، "رقابت" و کاهش هزینه‌های تولیدی بهره‌مند گردند.
۴. هر یک از کشورها خود به طور بالقوه و بالفعل آمادگی ایجاد روابط اقتصادی و تجاری گسترده‌ای را با یکدیگر داشته باشند تا به این وسیله از فرصت‌های اقتصادی در جهت افزایش رفاه و رشد اقتصادی بهره‌جویند.
۵. اقتصاد کشورهای عضو به جای آنکه مکمل یکدیگر باشد، در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشد. این اصل یکی از اصول بسیار مهم و کلیدی همگرایی است. کشورهایی که اقتصادشان مکمل یکدیگر است، تجارت همراه با تعرفه در مقایسه با تجارت آزاد از منافع بیشتری برای هر دو کشور برخوردار است. چرا که در هر حال تجارت برای این کشورها امری اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید. در مقابل، اقتصاد کشورهایی که در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشند، تجارت همراه با تعرفه منافع اقتصادی بنگاه‌های رقیب را کاهش می‌دهد. بنابراین؛ این کشورها برای برخورداری از منافع اولیه و ثانویه همگرایی اقتصادی مبادرت به ایجاد ادغام‌های اقتصادی می‌نمایند.

پنج اصل فوق‌الذکر در ایجاد همگرایی اقتصادی بسیار حایز اهمیت است و عدم وجود آنها، موفقیت و پایداری همگرایی را با تردید روبرو خواهد کرد. در ادامه به بررسی اجمالی

همگرایی سیاسی - اجتماعی می‌پردازیم: در یک بررسی اجمالی همگرایی را می‌توان مجموعه‌ای از فرایندها محسوب داشت که به ایجاد تداوم نظامی هماهنگ در سطح بین‌المللی بیانجامد. به عبارت دیگر همگرایی را می‌توان فرایندی دانست که به واسطه آن کشورها از تنظیم و هدایت مستقل سیاست‌های خارجی و داخلی خود صرف نظر نمایند و به تصمیمات مشترک و جمعی گردن نهند. در چنین فرآیندی، سیاست‌گذاران و بنگاه‌های ملی، نگاه خود را به مراکز فراملی معطوف می‌دارند. چنانچه همگرایی سیاسی را بخشی از همگرایی بین‌المللی به حساب آوریم، کشورها ضمن اعتنا به تصمیم‌گیری‌های جمعی، برای ایجاد جوامع سیاسی که آرمان‌ها و اهداف مشترک و جمعی دارند، تلاش می‌نمایند.

همگرایی سیاسی را از دیدگاه "فدرال‌گرایی"^۱، "کارکردگرایی"^۲، "نوکارکردگرایی" و "کثرت‌گرایی" می‌توان مطالعه کرد. اندیشه کارکردگرایی به یک حکومت جهانی می‌اندیشد و بر رفاه اقتصادی و اجتماعی نادیده گرفتن مرزهای میان کشورها و همچنین ایجاد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی که با فعالیت‌های مختلف به دنبال برآوردن نیازهای اقتصادی و اجتماعی جوامع باشند، تأکید می‌ورزد. "گروه فعال‌ها" و "گروه نظریه‌پردازها" در دیدگاه "فدرال‌گرایی" بر ایجاد ساختارهای قانونی، شبیه سازی تقاضاها و انتظارات جوامع مختلف و رشد نهادها و ساختارهای جوامع اصرار دارند.

در اندیشه نوکارکردگرایی، ضمن قبول نظریات کارکردگرایان، واقع‌گرایی بیشتر به چشم می‌خورد. این دو بر جوامع کثرت‌گرا که در آن افراد و گروه‌ها می‌توانند فعالیت خود را دگرگون سازند، تأکید می‌نمایند. بر نقش تکنوکرات‌ها اصرار می‌ورزند. یکی از شاخصه‌های همگرایی اجتماعی را در نظریه ارتباطات می‌توان جستجو نمود. در این نظریه جامعه به دو دسته جامعه مرکب و جامعه کثرت‌گرا تقسیم می‌شود. در جامعه مرکب، چند کشوری که قبلاً مستقل بودند، در یک جامعه مشترک و بسیط متحد می‌شوند. جوامع کثرت‌گرا در حالی که استقلال و جدایی خود را

1. Federalism

2. Functionalism

حفظ می‌نمایند، اما از بروز جنگ میان خود به شدت پرهیز می‌کنند. به طور کلی شرایط ایجاد همگرایی سیاسی را به قرار زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱. قبول تساهل و تسامح در مبانی اخلاقی و ایدئولوژیکی؛
۲. پرهیز از اختلافات نژادی، قومی و فرهنگی؛
۳. دوری جستن از اندیشه ناسیونالیسم و گرایش به تفکر اینترناسیونالیسم؛
۴. مشارکت نهادها و سازمان‌های فراملی در تصمیم سازی‌های ملی؛
۵. قابلیت انطباق و سازگاری ارزش‌های ملی با ارزش‌های جهانی؛
۶. قبول چندگانگی در روابط بین‌المللی و اعتنا به کثرت ارتباطات و مبادلات در سطح جهانی؛

۷. تحرک و مشارکت افراد و نخبگان سیاسی در مجامع بین‌المللی؛
۸. قبول پیوند انتظارات، شیوه زندگی، رفتار اجتماعی و سیاسی و بالاخره اخلاق ملی با موارد مشابه در سطح بین‌المللی؛
۹. قبول عضویت در خانواده و دهکده جهانی؛
۱۰. پیوند همگرایی اقتصادی با همگرایی سیاسی و اجتماعی.

هرچند اندیشه همگرایی از اوایل قرن نوزدهم در اروپا شروع شد ولی تا قبل از جنگ جهانی دوم، بسیاری از موضوعات همگرایی منطقه‌ای محصول تفکر گروه‌های سیاسی بود. پس از جنگ، اندیشه حکومت جهانی، ذهن بسیاری از متفکران و نظریه پردازهای غربی را به خود مشغول کرد. با توجه به مفاهیم همگرایی از دو منظر سیاسی و اقتصادی، اکنون می‌توان فرضیه‌ها و سؤالات این مقاله را به شرح زیر مطرح ساخت:

- ۱- (آیا) همگرایی میان کشورهای جنوب-شمال امکان‌پذیر نیست. (است؟)
- ۲- (آیا) همگرایی میان کشورهای جنوب-جنوب امکان‌پذیر نیست. (است؟)
- ۳- آیا کشورهای جنوب به جای پرداختن به مفاهیم متداول همگرایی در کشورهای شمال می‌توانند از ابزارهای دیگری برای ارتباط متقابل مزیت‌دار با جوامع بین‌الملل استفاده نمایند؟

۴- (آیا) نظریه "وابستگی متقابل" می‌تواند به جای نظریه "همگرایی" مورد استفاده کشورهای جنوب قرار گیرد. (۴)

در ارتباط با سؤالات و فرضیه‌های بیان شده، این مقاله تنها به دو سؤال اول می‌پردازد و در حالی که اشارات مختصری را به دو سؤال بعدی خواهد داشت، پرداختن به این دو موضوع مهم را به مقاله دیگری موکول می‌نماید. بنابراین، برای پاسخ به دو سؤال نخست، ساختار مقاله به قرار زیر طراحی شده است: بعد از مقدمه و مبانی نظری، مطالعه‌ای مختصر در خصوص وضعیت کشورهای شمال و جنوب و ارتباط آنها با یکدیگر صورت می‌گیرد و از منظر تاریخی، سیاسی و اقتصادی، جایگاه آنها را در فضای بین‌المللی مطالعه می‌کنیم. در این بخش، مباحثی از قبیل چگونگی امکان همگرایی کشورهای جنوب-شمال و جنوب-جنوب، تجارت شمال-جنوب و شمال در برابر جنوب و بحران بدهی‌ها، کشورهای جنوب و تجارت جهانی، جنوب و ترتیبات پولی و نهادی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. همچنین وضعیت تعدادی از همگرایی‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای از جمله اوپک، اسکاپ، آسه‌آن و اکو مورد نگرش قرار گرفته و منطقه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی و جهانی شدن مطالعه خواهد شد. در انتهای مقاله، خلاصه و جمع‌بندی ارائه می‌گردد.

۲. آیا همگرایی کشورهای جنوب یا یکدیگر و با کشورهای شمال امکان‌پذیر است؟

مطالعه همگرایی در کشورهای جنوب در این مقاله را ابتدا با بررسی مشاهدات تاریخی آغاز می‌نمائیم و سپس در بخش ۹-۲ علل توفیق و یا عدم توفیق همگرایی را در کشورهای جنوب از منظر مبانی نظری مورد تعمق قرار خواهیم داد. رابطه تجاری کشورهای جنوب بیشتر معطوف به کشورهای شمال است. مطالعات کاربردی نشان می‌دهند که حجم ناچیزی از تجارت کشورهای جنوب با خودشان می‌باشد. بنابراین رشد اقتصادی کشورهای جنوب را می‌توان در چگونگی ارتباط این کشورها با کشورهای شمال جستجو نمود. در این راستا، مطالعات غالب توجهی در ادبیات اقتصاد بین‌الملل و توسعه، تحت عنوان رابطه "شمال-جنوب" آمده است که

بررسی این مطالعات ما را در پرداختن به موضوع "همگرایی منطقه‌ای و جهانی شدن" یاری می‌رساند.^۱ منظور از "شمال" در این مطالعات کشورهای توسعه یافته یا کشورهای صنعتی یا کشورهای اروپایی ثروتمند است و "جنوب" سایر کشورها را تشکیل می‌دهد. در ادبیات سیاسی، "جنوب" به "جهان سوم" اطلاق می‌شود و "شمال" را کشورهای مسلط و متروپل تشکیل می‌دهد. در ادبیات اقتصادی "جنوب" به کشورهای در حال توسعه و یا کمتر توسعه یافته و "شمال" به کشورهای توسعه یافته اطلاق می‌گردد. به طور معمول وقتی از کشورهای "جنوب" بحث به میان می‌آید، کشورهایی که از سطح توسعه، فن‌آوری، صنعت، کشاورزی و ثروت بسیار پایینی برخوردارند، به اذهان متبادر می‌گردد. در عوض، "شمال" را کشورهای ثروتمند و صاحب قدرت تشکیل می‌دهد.

رابطه بین فقیر و غنی، داشتن و نداشتن، ثروت و فقر، شاید قدمتی به کهنگی تاریخ مدرن داشته باشد این مسأله به طور اساسی اقتصادی، قرن‌ها پیش از تولد رسمی علم اقتصاد- یا مرکانتلیست‌ها، دکتر کنه و یا آدام اسمیت- نیروی محرک همه حرکت‌های تاریخی بوده است. مسأله‌ای که در پرتوی آن بسیاری از اندیشه‌ها و پرسش‌های فلسفی هنوز بدون پاسخ شکل گرفته و تکامل یافته‌اند: عدالت، برابری، فضیلت... و سرانجام دانش.

در اینجا مجال و توان پرداختن به تاریخ انسانی و تعامل نظریات و اندیشه‌ها نیست. هدف تلاش برای درک بهتر این روابط در فضای سیاسی و اقتصادی دهه پایانی قرن بیستم است. روابط "شمال و جنوب" و مفهوم همگرایی میان کشورهای جنوب- جنوب، شمال- جنوب و شمال- شمال پس از دهه ۱۹۶۰ میلادی شکل جدی به خود گرفت و پس از دهه ۱۹۷۰ به مسأله‌ای که سرانجام باید حل شود، تبدیل شد. از اوایل دهه ۱۹۸۰، فاصله گرفتن از نظریات

۱. برای نمونه می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود:

Hausler (2002), Anderson (2001), Caniels (1999), Das (2001), Harris (2001), Kose (1999), Schiff (2002), Winters (1996) و تحقیقی قابل بررسی از مهوش تابش، رساله فوق لیسانس تحت عنوان: "بررسی تحلیلی و تطبیقی روابط شمال- جنوب، عطف توجه ویژه پیرامون روابط اکو و نفتا" به راهنمایی دکتر علیرضا رحیمی بروجردی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

سنتی تر و نزدیکتر شدن به تجربیات روزمره، ادبیات اقتصادی را تسخیر کرد. تلاش بر این بود که اقتصاد جهانی در حال رکود و در معرض خطر بحران بتواند از مهلکه بگریزد. نسخه‌های کینزی و سوسیالیستی پاسخی نمی‌دادند. پیش‌تاز مشهور تغییرات ساختاری، کشور انگلستان تحت حکومت خانم مارگارت تاچر بوده است. سیاست خصوصی سازی - از آن نوع که خاص کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری است - در اوایل دهه هشتاد میلادی در این کشور به اجرا گذاشته شد و به سرعت کشورهای دیگر را در نوردید. کشورهای صنعتی و نیز بعضی از کشورهای در حال توسعه چون هندوستان در این زمینه موفقیت چشمگیری داشته‌اند. اتحاد جماهیر شوروی پس از اروپای شرقی کمونیست، فرو پاشید. کشورهایی که هنوز به طور رسمی سوسیالیستی هستند، با پذیرش واقعیت‌های مسلط بر روابط بین‌الملل به سوی نظم جدیدی حرکت کرده‌اند که ریشه آن نیازها و واقعیت‌های ملموس و عینی است.^۱

بحث‌های صریح در سطح جهانی درباره رابطه شمال و جنوب، با کمیسیون برانت در سال ۱۹۷۹ شروع شد و همراه با تحولات دهه هشتاد در آغاز آن، تغییراتی کرد. بانک جهانی در سال ۱۹۷۹ از آقای ویلی برانت صدراعظم اسبق آلمان غربی خواست که با کمک کارشناسان برجسته در سطح جهانی، کمیسویی تشکیل دهد. دستور کار کمیسیون مزبور بررسی روابط شمال و جنوب و مشکلات جهان و نیز ارائه پیشنهاد برای بهبود مشکلات جهانی بود. پیش از کمیسیون برانت در دهه ۱۹۶۰، کمیسیون مشابه به ریاست لستر پیرسون برای بررسی مسائل جهانی تشکیل شده بود. اما از نقطه نظر تئوریک و نیز کارشناسی مراجعه به دستورالعمل‌های کمیسیون برانت مسلماً منطقی‌تر است، لااقل اگر دیدگاه تاریخی در میان نباشد.^۲

هر چند که اکثر اعضای کمیسیون برانت، سوسیال دموکرات‌های کهنه کاری چون ویلی برانت و اولاف پالمه نخست وزیر فقید سوئد بودند، اما نظریات آنها و حاصل کارشان مورد

۱. مراجعه شود به: علیرضا رحیمی بروجردی، «درآمدی بر سیاست‌های تعدیل ساختاری»، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، بهار ۱۳۷۲، ص. ۱۰.

۲. هرمز همایون پور (مترجم)، شمال - جنوب: برنامه‌ای برای بقا، گزارش کمیسیون مستقل بررسی مسائل رشد و توسعه جهان به ریاست ویلی برانت. انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، صفحات ۱۶، ۱۷.

پذیرش صریح یا ضمنی همه صاحب‌نظران قرار گرفت از همان آغاز در شمار آثار مرجع و با اعتبار درآمد، چرا که به واقعیت‌ها و انسان‌ها نظر داشت. زمان و دگرگونی‌های جهان به ظاهر نمی‌تواند تقسیم‌بندی تعریف‌شده این کمیسیون را چندان دگرگون کند: «شمال و جنوب، به‌طور کلی به معنای کشورهای ثروتمند و فقیر، «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» مصطلح شده است.»^۱

۱-۲- سوسیالیسم: رویدادی تاریخی

امروزه دیگر اصطلاحاتی چون «جنگ سرد» و «رقابت ابرقدرت‌ها» که بیش از دو-سه دهه پیش، از نکات اگر نه اصلی، لاقابل‌عمده بسیاری از ملاحظات سیاسی و اقتصادی بودند، به گوش ناآشناتر می‌شوند.

در واقع تقریباً هم‌زمان با انقلاب ایران و السالوادور از شدت رقابت بین آمریکا و شوروی به عنوان دو ابرقدرت کاسته شد. سوسیالیسم که بیش از ۷۰ سال از قرن بیستم را تحت تأثیر خود قرار داده بود، رویدادی تاریخی است که نمی‌توان بی‌اعتنا از برابر آن گذشت. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری و رسمیت یافتن دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بسیاری از معادلات سیاسی اوایل قرن بیستم بر هم خورد. شوروی پس از درگیری در جنگ دوم و به رغم آسیب‌های بسیار، اروپای شرقی را عملاً تحت نفوذ خود درآورد و با انقلاب چین و کوبا، جهان به دو بلوک عمده شرق و غرب به اضافه کشورهای مستقلی که آماج هدف‌های سیاسی استراتژیک این دو بلوک بودند، تقسیم شد. پیروزی‌های سوسیالیسم در این کشورها و گسترش احزاب سوسیالیست و کمونیست پیش از بروز اختلاف نظر بین شوروی و چین به تقویت بلوک شرق انجامید. با آغاز دهه هفتاد میلادی هر دو بلوک^۲، عملاً درگیر مسائلی شدند که از بی‌اثر شدن سیاست‌های اقتصادی و رکودی که آرام و خزنده به پیش می‌رفت ریشه می‌گرفت.

۱. همان، ص. ۵۵.

۲. پس از اختلاف نظر جدی چین و شوروی، چین به نیرویی سوم تبدیل شد و عملاً با اتحاد جماهیر شوروی در یک جهت نبود.

اقتصادهای مبتنی بر بازار، همچون اقتصادهای مبتنی بر برنامه، قدم به قدم در مقابل این واقعیت عقب نشستند.

دهه ۱۹۹۰ دیگر با مسأله تقسیم مناطق تحت نفوذ و یا رقابت شوروی و آمریکا روبرو نبود. اما فروپاشی سوسیالیسم به ویژه در شوروی، اثرات بسیاری بر کشورهای جنوب داشته است. اضمحلال سوسیالیسم در شوروی توازن قدرت در روابط بین‌الملل را دگرگون کرد. روسیه جدید و نیز جمهوری‌های تازه استقلال یافته درگیر مسائل داخلی خود هستند چرا که شوروی سابق که دیگر قدرت کافی اقتصادی برای ادامه رقابت تسلیحاتی با آمریکا را نداشت، مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حادی برای آنها به میراث گذاشته است. روسیه امروزی دیگر با غرب و آمریکا اختلافی درباره مناطق تحت نفوذ ندارد و دایگی جهان سوم دوران خود را به سر رسانده است. کشورهای جنوب باید خود به فکر خود باشند. از بین رفتن تنش‌های سیاسی، مسأله توسعه نیافتگی در جهان سوم را از نظر اقتصادی عریان‌تر کرده است و در این میان کشورهای جنوب تقریباً هر یک در محدوده منافع خود به تکاپو برای بقا افتاده‌اند.

۲-۲- بلوک‌های اقتصادی جدید: همگرایی‌های تازه به دوران رسیده

اکنون در برابر کشورهای جنوب بلوک‌های اقتصادی قرار دارند که ریشه در دوران پیش از نابودی سوسیالیسم در شوروی داشته‌اند، اما دیگر از مسائل ایدئولوژیک به ظاهر خبری نیست. شمال دیگر به جنوب به عنوان منطقه نفوذ نیازی ندارد بلکه این دو در جهان در رابطه اقتصادی سیاسی مستقیم با یکدیگر هستند: دو دنیای بحران زده در مقابل هم.

به نظر می‌رسد که تنها راه، روابط اقتصادی با حداقل تأثیر از مسائل سیاسی بین کشورها باشد. اما مشکلات ایجاد شده از سوی بلوک‌بندی‌ها در شمال و مسائل کشورهای جنوب که همچنان در جلسات مختلف سازمان تجارت جهانی بی‌جواب مانده پاسخی سریع و حرکتی به موقع را از سوی جنوب طلب می‌کند. در حالی که همگرایی کشورهای جنوب با یکدیگر و با کشورهای شمال در حال‌های از ابهام باقی می‌ماند. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند که اولین

بلوک‌بندی عمده اقتصادی، مبتنی بر موافقت‌نامه ناظر به تجارت آزاد بین آمریکا و کانادا است که در ژانویه ۱۹۸۸ امضا شد و در اوایل ۱۹۸۹ به مرحله اجرا درآمد. در این قرارداد مکزیک نیز حضور داشت ولی حضوری ناموفق. بلوک دوم حول محور ژاپن، کره و استرالیا می‌چرخد و سومی اتحادیه اروپاست. اما همگرایی میان کشورهای شمال به گونه دیگری است که ایجاد اتحادیه اروپا یکی از موفق‌ترین مصادیق آن است. پس از ایجاد بازار مشترک اروپا، روند بسته‌شدن نسبی بازارها بر روی کشورهای جنوب به‌طور علنی جهت‌گرفت. تضعیف اقتصادی آمریکا در برابر اروپا و ژاپن به‌خصوص پس از جنگ ویتنام، قدرت اقتصادی سرمایه‌داری آمریکا را درون بلوک جدید تصویر می‌کند.

با دشوار شدن دنباله‌روی از تجربه کشورهای تازه صنعتی‌شده، کشورهای دیگر در حال توسعه که می‌خواهند و باید رشد یابند و توسعه پیدا کنند، باید سیاست‌های اقتصادی خاصی را در پیش گیرند، کالاهای معینی را تولید و بازارهای حساب‌شده‌ای را انتخاب کنند. آنها از تجارت به عنوان موتور رشد و توسعه اقتصادی یاد می‌کنند. تجربه‌های فراوانی برای آنها در دنیای کنونی وجود دارد که آنها را به این نتیجه برساند که بدون تجارت، رشد و به‌خصوص حیات غیرممکن است. ولی هوشیاری بسیار مطرح است زیرا تجارت با شمال دیگر به این سادگی‌ها نیست و هر چند جنوب نقش حیاتی و اساسی برای کشورهای صنعتی دارد، اما عدم امنیت در بسیاری از مناطق جنوب، سرمایه‌ها را که فارغ از بلوک‌بندی‌ها حرکت می‌کنند فراری می‌دهد. شمال نیز می‌تواند با بلوک‌بندی‌های جدید بسیاری، نیازهای خود را رفع کند. تجارت با یکی از کشورهای عضو این سه بلوک و به‌خصوص بازار مشترک یا صحیح‌تر، اروپای واحد، نیازهای بلوک‌های مزبور را برآورده می‌سازد.

منافع هر کشوری را عقلانیت و اعتبار تضمین می‌کند، نه شعار و چانه‌زنی. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که کشورهای جنوب در تجارت با کشورهای شمال تنها باید منافع ملی خود را مدنظر قرار دهند و از منافع حاصل از تجارت برای رشد و توسعه اقتصادی خود بهره گیرند. همگرایی‌های منطقه‌ای نیز برای این کشورها ره به جایی نبرده‌اند. چرا که قبلاً پیش‌بینی

شده بود که «شکل‌گیری سه بلوک عظیم تجاری آمریکای شمالی، اروپا و آسیا-ژاپن، موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت را بی‌معنا خواهد کرد».^۱ این پیش‌بینی وقتی توسط نشریه رسمی صندوق بین‌المللی پول اعلام شد، بیشتر به معنای بیان مؤدبانه واقعیت بود. به گفته زاسمین «این سه بلوک ۶۵ درصد از محصول ناخالص جهانی را تا پایان دهه ۱۹۹۰ به خود اختصاص می‌دهند»^۲ و سهم آمریکای شمالی و اروپا، هر یک ۲۵ درصد و سهم بلوک آسیا، ۱۵ درصد از محصول ناخالص داخلی جهان خواهد بود. به گفته آقای زاسمین استاد دانشگاه برکلی، موضوع‌های مهم اقتصاد بین‌الملل باید ابتدا در سطح این سه بلوک مورد توافق قرار گیرند و سپس شمول جهانی یابند. «اگرچه بلوک آسیا از دو بلوک دیگر کوچک‌تر است، اما احتمالاً با سرعت بیشتری رشد می‌کند و به‌طور کامل مبتنی بر سلسله‌مراتب است، پیشرفته‌ترین محصولات متعلق به مؤسسات ژاپنی است و راهبرد دولت و شرکت‌های ژاپنی این است که این موقعیت برتر را به هر قیمت حفظ کنند».^۳

از سوی دیگر میزان حمایت‌گرایی در جامعه اروپا افزایش یافت و اروپا در پایان دهه ۱۹۹۰ به یکی از بزرگ‌ترین بازارهای جهانی تبدیل شد. در دهه ۱۹۶۰، بیش از ۶۰ درصد از تجارت کشورهای عضو جامعه اروپا با کشورهای خارج از این جامعه انجام می‌شد. در اوایل هزاره سوم میلادی بیش از ۶۰ درصد از مجموع تجارت این کشورها درون جامعه اروپا انجام می‌گیرد.

بازارهای صادراتی کشورهای تازه صنعتی شده مانند کره و سنگاپور و حتی ژاپن در اروپا اشباع شده است. اما ژاپن اکنون در کنار کشورهای همسایه‌اش به‌عنوان یک بلوک با اروپای متحد طرف است. اگر کشورهای در حال توسعه بخواهند برای صنعتی شدن همان استراتژی کشورهای جنوب شرقی آسیا را دنبال کنند، کارشان دشوار است، چنان‌که تجربه آمریکای لاتین

۱. گزیده مسائل اقتصادی اجتماعی به شماره مسلسل ۱۱۳ و ۱۱۴ خرداد و تیر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵ به نقل از: IMF Survey, Vol. 20. No. 7, pp. 89-94

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵.

نشان می‌دهد، دیگر هیچ کشوری به اسباب‌بازی و لوازم سبک خانگی و پوشاک آن‌چنان احتیاج ندارد که بتوان مانند یک - دو دهه پیش روی آن حساب کرد. اشباع بازارهای صادراتی این نوع کالاها در بسیاری از کشورها، نوعی دوگانگی در روابط تجارت خارجی ایجاد کرده که به حمایت‌بخشی معروف است. منظور این است که کشورهای شمال، اگر در بخش‌های اقتصادی خاصی، تجارت آزاد را می‌خواهند، اما به دلایل گوناگون بخش یا بخش‌هایی از اقتصاد داخلی خود را به شدت حمایت می‌کنند. در نتیجه، با پیشرفت و پیچیده‌تر شدن فن‌آوری و مشکل دسترسی به آن و سرعت ارائه فن‌آوری‌های جدید، دیگر نمی‌توان فقط به کار ارزان متکی بود. بنابراین در نحوه تدوین الگوی تجاری کشورهای جنوب باید یک بازنگری کامل صورت پذیرد و شاید نتوان از الگوهای سنتی تجارت برای این کشورها بهره گرفت. تئوری‌های جدید تجارت بین‌الملل، مدلل این واقعیت هستند که چنانچه کشورهای جنوب بخواهند از تجارت به عنوان موتور رشد اقتصادی بهره گیرند، باید تفکر و نحوه دید خود را به رویکردهای اقتصادی عوض نمایند و در نحوه ارتباط خود با کشورهای شمال تغییرات ماهوی ایجاد کنند.

از سوی دیگر بلوک شمال هم به‌ویژه بخاطر آمریکا، در تجارت خارجی بیشتر به سوی بلوک ژاپن - آسیا تمایل دارد. اگر آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، نیروی اقتصادی خود را در جهت اهداف سیاسی - ایدئولوژیک به کار گرفت، اکنون پس از فروپاشی شوروی از این نیرو احتمالاً برای باز کردن بازار کشورهایی مانند ژاپن و کره استفاده می‌کند که بیشترین کسری موازنه خارجی آمریکا با آنهاست. به‌رغم سپری شدن دو دهه، هنوز بعضی پیشنهاد‌های کمیسیون برانت در مقطع کنونی بسیار آرمانگرایانه به نظر می‌رسد، از جمله:

«کشورهای ذینفع باید هر چه سریع‌تر گام‌هایی در جهت آغاز مشورت‌های بین‌المللی اقتصادی به منظور اتخاذ تدابیر اضطراری و انجام سریع آن بردارند. بدون تأخیر و بدون انتظار برای حصول نتیجه مذاکرات جهانی که چندین سال وقت خواهد گرفت، این گام‌ها باید شامل تدابیری در زمینه‌های مالی و تجاری، ایجاد اصلاحات اساسی لازم جهت نحوه رفتار با سرمایه‌های موجود در بخش انرژی، تثبیت بازارهای کالا و افزایش منابع مالی به سوی

کشورهای در حال توسعه باشد.^۱ مذاکرات دور اروگوئه ثابت کرد که مذاکرات جهانی یا کنفرانس دومی از سران شمال و جنوب که توسط کمیسیون برانت پیشنهاد شد، لااقل در میان مدت امکان پذیر نیست. در حیطه اقتصاد، رشد رکود خزنده‌ای که اکنون به نقطه‌ای بسیار نگران‌کننده رسیده است، سرمایه‌ها و دولت‌ها را در برابر هم قرار داده است. کشورهای جنوب ناچارند از طریق افزایش کارآیی اقتصاد خود به حیطه دنیای نوین پا گذارند تا بتوانند خود را تحمیل کنند. جنوب باید بتواند در همه جهان - چه شمال و چه جنوب - شرکای تجاری مطمئن بیابد و نیز به بازارهای صادراتی احتیاج دارد که شاید فقط ۳۰٪ از آن در آینده‌ای نه چندان دور بتواند در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار گیرد.

در اوایل دهه هشتاد میلادی، کشورهای شمال بر کنترل پولی خود تأکید داشتند، چرا که در سال‌های گذشته از سیاست‌های مالی استفاده بیشتری می‌نمودند. مشکلات اقتصادی بین آمریکا، اروپا و ژاپن سه بلوک را درگیر مسائلی کرد که وضعیت کشورهای جنوب، جایگاه معینی در آن نداشت. شمال، در جنوب امنیت می‌خواهد و برای حفظ و ایجاد آن از نیروهای چندملیتی استفاده می‌کند که برای ملت‌های کشورهای در حال توسعه چندان خوشایند نیست. شمال، جنوب را برای منافع اقتصادی خود - لااقل - لازم می‌داند. در عین حال وضعیت عراق، سومالی، بوسنی، آذربایجان، ارمنستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی برای شمال می‌تواند در آینده نگران‌کننده باشد. فن‌آوری که به نحو فزاینده‌ای در حال رشد است، جایی برای ابراز وجود در حیطه اقتصاد می‌خواهد و امنیت سیاسی جنوب، عاملی مهم برای جذب سرمایه از شمال و حتی از جنوب است. اگر جنوب بخواهد به بقای خود ادامه دهد باید در معادلات سیاسی - اقتصادی، نقش مؤثری را ایفا کند و نمی‌تواند به امید کمک و وعده‌های ایدئولوژیک بنشیند. از سوی دیگر سیاست قلدرانه جدید آمریکا که بدون مجوزی جز تصویب کنگره خود در هر کجای جهان هر چه بخواهد می‌کند، گره‌ای از مشکلات شمال نمی‌گشاید. شاید ذکر این نکته آموزنده باشد که

۱. ایرج پاد، کمیسیون برانت «بحران عمومی» شمال - جنوب، همکاری برای بهبود اقتصاد جهانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۵، صص ۲۱-۲۰.

شبی پنجاه هزار تن بمب بر روی بغداد ریختن چه مشکلی از جهان - لاقفل در زمینه اقتصاد - را حل کرد؟

تفکر دیپلماتیک چندی است در جا می‌زند و آماورها جای حرفه‌ای‌ها را گرفته‌اند. شناختن روابط اقتصادی، بازارهای مطمئن، ایجاد امنیت سیاسی در داخل، روابط تجاری کشورهای شمال - جنوب و... که «نیاز» است، هشیاری بیشتری را در همه زمینه‌ها طلب می‌کند به‌خصوص که پذیرش این سیاست‌ها، به معنای ترویج دموکراسی نیز هست که سیاستمداران جنوب معمولاً با آن در داخل کشورهای خود سروکار نداشته‌اند. به هر حال صرف‌نظر از این ملاحظات، روابط جنوب - جنوب چگونه است، بازرگانی جهان چه نقش و اهمیتی دارد و شمال در این میان چه می‌کند و روابط شمال و جنوب چه استلزام‌هایی دارد؟

۲-۳- تجارت شمال - جنوب: شمال در برابر جنوب و بحران بدهی‌ها

در زمینه مسأله بحران بدهی‌ها معمولاً آمریکا را استثنا می‌کنیم. زیرا این اصطلاح به هیچ وجه، بدهی‌های آمریکا را در بر نمی‌گیرد. بلکه خاص بدهی‌های کشورهای جنوب است که از پرداخت عاجز هستند. بدهی‌های آمریکا از مقوله دیگری است. در دهه‌های گذشته، آمریکا از کشوری طلبکار به کشوری بدهکار و از یک صادرکننده به یک واردکننده تبدیل شده است. این امر را اگر به وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی آمریکا تعبیر کنیم، باید بپذیریم که وضعیت کلی جهانی حتی کشورهای طلبکار از آمریکا باید وخیم‌تر شده باشد.

پس از رکود سال‌های ۸۲-۱۹۷۹، اروپا، ژاپن و آمریکا دیگر به بهبود دلخواه اقتصادی نرسیدند. البته کاهش تولید ناخالص داخلی در اواخر دهه ۸۰ متوقف شد و آمارها رشد مثبت را نشان دادند اما این در واقع تطبیق نرخ رشد با رشد بهره‌وری عرضه کار تلقی می‌شود. آمار بیکاری و رشد اقتصادی در اروپا و ژاپن تقریباً یکسان است اما آمریکا برعکس اروپا و ژاپن توانست نرخ بیکاری را کاهش دهد و از ظرفیت اقتصادی خود استفاده بیشتری کند. این امر به‌خاطر همان کسری تجاری است که ضعف اقتصاد آمریکا در نگاه اول تلقی می‌شود. بیکاری پایین و نرخ‌های

بهره بالا تا اواسط دهه ۱۹۸۰، سبب جذب سرمایه‌های سراسر جهان به سوی آمریکا شد که واضح است اغلب این سرمایه‌ها به دلار بودند. این امر ارزش دلار را افزایش داد، قدرت رقابتی آمریکا را کم کرد و دوباره به افزایش کسری تجاری انجامید. گویی وضعیت کسری سبب اطمینان خاطر بیشتری برای آمریکایی‌هاست. آمارها نشان می‌دهند که کاهش رشد اقتصادی در کشورهای شمال در اوایل هزاره سوم همچنان ادامه دارد. در واقع آمریکا از جانب عرضه با رکود مواجه است و این امر که ژاپن و آمریکا و اروپا پس از سال ۱۹۸۲ و در دهه ۱۹۹۰ دیگر به بهبود واقعی نرسیدند، دلایل متفاوت دارد که حلقه‌های یک زنجیر هستند. نرخ رشد تولید بالقوه که بر مبنای یک نرخ بیکاری ثابت فرضی محاسبه می‌شود حداکثر ۲/۵ درصد در سال است که نرخ رشد بهره‌وری عامل کار فقط نیمی از آن را به خود اختصاص می‌دهد.^۱ مشاغل ایجاد شده در دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، تولید ناخالص داخلی را به میزان ناچیزی افزایش داد.

در دهه ۱۹۹۰، تجارت کشورهای شمال با رشدی تقریباً معادل رشد تجارت جهانی افزایش یافت. صادرات این کشورها نسبت به دهه ۱۹۸۰، ۱۵/۳ درصد و واردات، ۱۴/۸ درصد افزایش یافت. صادرات جهانی کالا و خدمات که طی سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۳ به‌طور متوسط حدود ۲/۳ میلیارد دلار در سال بود، در سال ۲۰۰۱ به ۷/۶ میلیارد دلار بالغ گردید. چنین تغییراتی موجب تقاضاهای گسترده برای منابع مالی جهانی گردیده است.^۲ در آلمان متحد گسترش تقاضا و کاهش ارزش دلار، ارزش تجارت را به بیش از ۲۹ درصد رساند. آلمان در دهه ۱۹۹۰ بزرگ‌ترین صادرکننده در جهان بود. از طرفی رکود در کشورهای شمال، بازارهای صادراتی کشورهای دیگر را با محدودیت روبرو می‌کرد. کشورهایی که با بحران بدهی روبرو شدند مجبور بودند درآمدهای صادراتی را بابت بهره بدهی‌ها خرج کنند و نه این که به مصرف واردات کالاها مور دن نیاز و توسعه اقتصادی خود برسانند.

۱. اطلاعات مربوط به قبل از دهه ۲۰۰۹ از جیمز توبین، «آیا دهه ۱۹۸۰ دهه رکود بود؟» ترجمه دکتر احمد جعفری صمیمی، *مجله اقتصاد و مدیریت*، شماره ۴، بهار ۱۳۶۹، ص ۴۷، و *IMF Survey (1990)* و اطلاعات مربوط به بعد از دهه ۹۰ از Hausler (2002) و UNCTAD (1997) اخذ گردیده‌اند.

2. Hausler (2002), p.2.

به ظاهر منطق اقتصادی در شرایط جدید حکم می‌کند که کشورهای پیشرفته باید صادرکننده سرمایه به کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و کشورهای کمتر توسعه یافته آسیا باشند. هر چند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی نظیر چین، سنگاپور، هنگ کنگ و مالزی و تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین نظیر شیلی، برزیل، مکزیک و آرژانتین طی سال‌های ۹۷-۱۹۸۹ از رشد نسبی برخوردار بوده است، اما کشورهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا سهم بسیار ناچیزی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به خود اختصاص داده‌اند. سهم کشورهای مزبور که در سال‌های ۹۰-۱۹۸۰ حدود ۲ درصد محاسبه گردیده بود، در سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ به کمتر از یک درصد کاهش پیدا کرد. سهم کشورهای جنوب در مدت مشابه از حدود ۱۰ درصد به ۲/۵ درصد تنزل یافت که نمایانگر موقعیت ضعیف کشورهای در حال توسعه در بازار پول و سرمایه جهانی است.^۱

باید دانست که در کنار گسترش و تعمیق شبکه ارتباطات جهانی، یکپارچگی مالی جهانی که توسط نیروهای همچون پیشرفت فن‌آوری اطلاعاتی و کامپیوتری، جهانی شدن اقتصادهای مالی، آزادسازی بازارهای سرمایه‌ای و مالی و رقابت میان عرضه‌کنندگان خدمات واسطه‌ای مالی به جلو رانده می‌شود، بسط و تحول اقتصاد خدماتی جهانی، جهانی شدن تولیدات صنعتی و تجارت جهانی که همگی موارد مزبور جهانی شدن را معنی می‌بخشند، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI)^۲ یکی از عوامل مهم یکپارچگی اقتصادی است که از کانال سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی شرکت‌های چندملیتی عبور می‌نماید. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی طی سال‌های ۹۰-۱۹۸۵ به‌طور متوسط ۲۴/۴ درصد رشد سالیانه نشان می‌دهد. جریان جهانی ناخالص سرمایه در سال ۲۰۰۰ حدود ۷/۵ تریلیون دلار بود که نسبت به سال ۱۹۹۰ بیش از چهار برابر افزایش نشان می‌دهد. رشد جابجایی سرمایه میان کشورها به جریان خالص سرمایه وسیع‌تری منجر گردید. یعنی از ۵۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به حدود ۱/۲ تریلیون دلار در

1. UNCTAD: World Investment Report, 1997, Table B1.

2. Foreign Direct Investment

سال ۲۰۰۰ افزایش یافت.^۱ مقایسه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال‌های ۹۰-۱۹۸۵ (۱۴۱۹۳۰ میلیون دلار) با سال‌های ۹۶-۱۹۹۴ (۳۰۱۴۹۶ میلیون دلار) رشدی بیش از صد درصد را نشان می‌دهد که سهم کشورهای شمال از ۱۷/۴ درصد به ۳۴/۹ درصد افزایش داشته است در حالی که سهم کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا از ۹/۹ درصد به ۲/۵ درصد کاهش نشان می‌دهد.^۲ به جز کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی، اکثریت کشورهای جنوب نیز با کاهش جریان ورودی سرمایه روبرو بوده‌اند. بنابراین یک بار دیگر می‌توان نتیجه گرفت که جریان فراملی کالا، خدمات، سرمایه و اطلاعات طی چند دهه گذشته در جهت یکپارچگی اقتصادی و منافع ملی کشورهای جنوب در حرکت نبوده است. به علاوه بانک جهانی در سال ۱۷، ۱۹۹۰، کشور را به عنوان کشورهای درگیر مشکل جدی از جهت بدهی اعلام کرد: آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کلمبیا، کاستاریکا، ساحل عاج، اکوادور، جامائیکا، مکزیک، مراکش، نیجریه، پرو، فیلیپین، اروگوئه، ونزوئلا و یوگسلاوی از جمله این کشورها بودند.

طبق آمارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی در کشورهای بدهکار در دهه ۱۹۸۰، سالانه یک درصد کاهش یافت. اما کشورهایی که توانستند بحران بدهی‌شان را تا پایان دهه حل کنند، معادل ۴ درصد افزایش در تولید ناخالص داخلی در دهه ۱۹۹۰ داشته‌اند. در آغاز سال ۱۹۸۹، کشورهای جنوب ۱/۳ تریلیون دلار یعنی اندکی بیش از نصف مجموع محصول ناخالص ملی و به میزان دو سوم بیش از مجموع درآمدهای صادراتی‌شان، بدهی خارجی داشتند. تعهدات سالانه این مقدار بدهی از بابت بهره به حدود ۱۰۰ میلیارد دلار نزدیک می‌شود و با احتساب استهلاک، کل بازپرداخت اصل و فرع آن تا دهه ۱۹۹۰ به حدود ۲۰۰ میلیارد دلار می‌رسید. بار فزاینده بدهی‌های خارجی کشورهای جنوب مسیر جریان منافع بین شمال و جنوب را معکوس کرده و همگرایی میان آن‌ها را منتفی اعلام نموده است. طبق مطالعه‌ای که توسط سازمان ملل انجام گرفته است، در دهه ۱۹۸۰، ۹۸ کشور از کشورهای جنوب

1. Hausler (2000), p.2.

2. UNCTAD: World Investment Report, 1997, Table BI.

به طور خالص مبلغی معادل ۱۱۵ میلیارد دلار به کشورهای شمال منتقل کرده‌اند. فرار میلیاردها دلار سرمایه، به ویژه از آمریکای لاتین، این وضع را به مراتب وخیم‌تر کرده است.

۴-۲- کشورهای جنوب و تجارت جهانی

در ادبیات اقتصادی از آغاز، مفهوم اقتصاد با مفهوم توسعه و رشد همراه بوده و تجارت بین کشورها براساس اصل مزیت متقابل، کلید توسعه دانسته شده است. این نگرش در طول قرون که از تولد عظیم علم اقتصاد می‌گذرد، تغییر نکرده است. تاریخ کشورهای صنعتی نشان‌دهنده آن است که توسعه از تجارت جداشدنی است. کشورهایی که اقتصاد پرونقی دارند، اگر امکانات خود برای تجارت را در خطر ببینند به تکاپو می‌افتند زیرا با آسیب‌دیدن، تجارت، توسعه، سودآوری، رشد صنعتی، اشتغال و سرانجام کل اقتصاد مختل می‌شود.

کشوری در جهان نیست که بتواند به تنهایی از عهده همه نیازهای خود برآید. توان اقتصادی یک کشور کمک می‌کند که از تجارت بهره بیشتر ببرد و نیازهای خود را بهتر برآورد. چرخه اقتصاد، وظایف را در سطح بین‌المللی تغییر می‌دهد و یک تقسیم کار بین‌الملل ایجاد نموده است. آمریکا دیگر آهن تولید نمی‌کند، به زمینه‌هایی می‌پردازد که اقتصاد صنعتی و سوپر کامپیوتری آن ایجاب می‌کند. ولی در مقابل مصر هنوز تولیدکننده عمده پنبه است و ترکیه منسوجات تولید می‌کند.

بسیاری عقیده دارند که صنعتی شدن امکان افزایش صادرات مواد غذایی و مواد اولیه را فراهم نمی‌کند. تاریخ تجارت جهانی نشان می‌دهد که تجارت در زمینه مواد خام در بلندمدت سودآور نیست. کشورهای جنوب در حال حاضر در صددند که با صنعتی شدن به کمک سرمایه‌های خارجی و داخلی و ایجاد زمینه‌های سرمایه‌گذاری در داخل و جذب سرمایه‌های خارجی و بخش خصوصی داخل و خارج، به نوعی از صنعتی شدن برسند که از تجارت تک محصولی رهایی یابند. استلزام این گونه صنعتی شدن هدفمند باید تأثیر آن در همه شئون اقتصادی، اجتماعی و به خصوص بخش‌های زیربنایی و روبنایی، افزایش بهره‌وری نیروی کار،

پرورش مدیران کارآزموده و کشاندن جامعه به سوی تفکر صنعتی باشد. انتظارات انسان‌ها و پندارها و ایده‌هایشان در جامعه‌ای که فرهنگ صنعتی بر آن حاکم است با تصورات افرادی که در جوامع غیرصنعتی زیست می‌کنند که احتمالاً بخشی کاملاً مدرن برای تولید و صدور مواد خام یا واسطه‌ای هم دارد که از کل یافت اقتصادی مجزا است، متفاوت است. انسانی که توانسته خود را با جامعه صنعتی وفق دهد، انتظار ندارد که تحت قیمومیت دولت باشد، بلکه می‌خواهد برای خود بیندیشد، تصمیم بگیرد و کار کند. اما کشورهای غیر سوسیالیست جهان سوم که سال‌ها تحت استیلای دولت‌های مقتدر با برنامه‌ریزی بسیار مدون بوده‌اند، انسان‌هایی پرورش داده‌اند که در این زمینه از شهروندان کشورهای سوسیالیستی سابق نیز عقب‌ترند. به هر حال رهیافت‌های صنعتی شدن جدید که در سیاست‌های تعدیل ساختاری مستتر است، باید انسانی با تفکر مستقل اقتصادی - اجتماعی را پرورش دهد که می‌تواند سود و زیان اقتصادی خود را تشخیص دهد و بر این اساس انتظار بر این است که خصوصی‌سازی بتواند در کشورهای جنوب فرهنگ لازمه این نوع صنعتی شدن را امکان‌پذیر کند.

تجارت جهانی، تقاضای داخل را از عرضه داخلی جدا می‌کند. کشوری که با فراوانی نیروی کار مواجه است، صرف‌نظر از ساختار تقاضا در آن باید محصولات سرمایه‌بر را وارد و کالاهای کاربر را صادر کند. اما در دنیایی با درهای باز است که نیروی کار و سرمایه امکان جابه‌جایی دارند. رقابت، صاحبان صنایع را ناچار می‌کند که هزینه‌های تولید را کاهش دهند و کیفیت کالاهای خود را بالا ببرند تا بتوانند به نحوی مطلوب و سودمند، بازارهایی برای عرضه محصولاتشان بیابند و تجارت خارجی که صنایع داخلی را در رقابت با صنایع خارجی قرار می‌دهد، به تسریع روند بهبود کیفیت تولید و عرضه و مهارت در کسب صنایع و فن‌آوری لازم کمک می‌کند.

در برابر، سیاست‌های حمایتی همواره سبب آسیب دیدن بخش‌های اساسی اقتصاد می‌شود. ناچیز شمردن تجارت که پیامد ناگزیر سیاست‌های حمایتی است، کیفیت کالاها را کاهش می‌دهد و امکان رقابت در سطح بین‌المللی و حتی گاهی ملی را (با وجود حمایت) از

صنایع سلب می‌کند، زیرا گرانی فرآورده‌های بخش حمایت شونده یکی از پیامدهای چنین سیاستی است. بسیاری از کشورها به‌خصوص کشورهای سوسیالیستی، از طریق تجارت دولتی، صنعتی شده‌اند. اما کارآیی و سودمندی صنایع آن‌ها بسیار کمتر از آن است که می‌توانست باشد. در مورد اتحاد جماهیر شوروی سابق، تخمین زده شده است که اگر با انقلاب اکتبر روند رشد سرمایه‌داری در آن کشور متوقف نمی‌شد، از لحاظ درجه صنعتی شدن ۱/۵ برابر رشد دوران سوسیالیسم را می‌داشت. بسیاری از کشورهای جنوب در حال حاضر با توجه به این‌گونه تجارت، محدودیت‌های تجاری را کاهش داده‌اند و با تمرکز بر روی افزایش تولید و صادرات می‌خواهند در تجارت بین‌المللی ایفای نقش کنند.

هر بازاری با تخصص، پیوند ناگسستنی دارد و حمایت‌گرایی ضد این جریان است. تخصص سبب صرفه‌جویی در مقیاس و افزایش قابلیت تولید می‌شود و از این جهت همچون آزادی رقابت اقتصادی به رشد و توسعه اقتصادی کمک می‌کند. کشورهای جنوب، با بهره‌گیری از تخصص و تجارت آزاد می‌توانند در مقیاس‌های بزرگ‌تر تولید و عرضه کنند و گرچه در یک دور باطل گرفتار می‌آیند. مقیاس بزرگ سبب می‌شود که کشورهای جنوب از قابلیت تولید بهتر برخوردار شوند زیرا از آنجا که ناچار به رقابت در سطح بین‌الملل می‌شوند، از تجربه صنعتی کشورهای دیگر هم بهره می‌برند.

کشورهای جنوب، پیوندهای تجاری محکم با شمال دارند و این ناشی از سلطه صنعتی و به‌خصوص پولی کشورهای شمال است. جنوب به نحو غیر قابل انکاری از تغییرات نرخ‌های ارز (به‌خصوص دلار) و نیز نرخ‌های بهره در شمال تأثیر می‌پذیرد و همین امر مانع گسترش روابط تجاری بین کشورهای جنوب - جنوب شده است. هر چند که روابط تجاری جنوب - جنوب در گذشته و حال اهمیت چشمگیری در تجارت جهانی نداشته است. اما با توجه به موانعی که شمال ایجاد می‌کند و ایجاد سیاست‌های حمایتی در چارچوب بلوک‌ها و همگرایی‌های اقتصادی، کشورهای جنوب را ناچار می‌سازد تا با ایجاد همگرایی‌های اقتصادی به نحوی روابط تجاری بین خود را گسترش دهند و این امر گرچه در کوتاه‌مدت در سطح وسیع امکان‌پذیر نیست، اما در

بلندمدت تجارت جنوب - جنوب به ناچار باید دارای وزنی بیش از آنچه تاکنون شاهد آن بوده‌ایم، باشد. اما واقعیات موجود خاطر نشان می‌سازند که به واسطه اختلالات درونی و برونی که کشورهای جنوب با آن‌ها روبرو هستند، همگرایی میان آن‌ها با مشکلات عدیده‌ای روبرو است. در عین حال به بن‌بست رسیدن مذاکرات دور اروگوئه و روزمرگی و سیاست‌زدگی روابط اقتصادی شمال و جنوب که برای جنوب بسیار مخرب است نیز چاره‌ای جز گسترش روابط بین کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته، باقی نمی‌گذارد. با این حال همه تلاش‌ها برای ایجاد همگرایی‌ها و اتحادیه‌های سیاسی، منطقه‌ای و اقتصادی بین کشورهای جنوب یا ناکام مانده و یا اثر چندانی نداشته است.

جنبش عدم تعهد، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان همکاری اقتصادی (ا.کو)، اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت)، بازار مشترک اسلامی، اتحادیه ملت‌های جنوب شرقی آسیا^۱، پیمان آندان، بازار مشترک آمریکای مرکزی، جامعه اقتصادی آفریقای شرقی، اتحادیه و بازار مشترک دریای کارائیب (CCCM)^۲، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه تجارت آزاد آمریکای لاتین، اتحادیه همبستگی آمریکای لاتین، اتحادیه گمرکی و اقتصادی آفریقای مرکزی، اسکاپ، بازار مشترک عربی، بانک توسعه آسیایی، بانک توسعه آفریقا، بانک توسعه اسلامی، سازمان وحدت اسلامی و... فهرستی از نهادهایی هستند که در آن‌ها کشورهای جنوب گرد هم می‌آیند اما توفیق چندانی نداشته‌اند. در قسمت‌های بعدی به نهادهای اوپک (اساساً اقتصادی)، سازمان همکاری اقتصادی (ا.کو)، اتحادیه ملت‌های جنوب شرقی آسیا (آسه آن) و اسکاپ (اجتماعی، فرهنگی) خواهیم پرداخت.

در حال حاضر جدی‌ترین تهدید برای کشورهای جنوب عاملی است که به اصطلاح «محدودیت‌های اختیاری صادرات»^۳، نامیده می‌شود. این محدودیت‌ها شامل محدودیت

-
1. Association of South East Asian Nations (ASEAN)
 2. Caribbean Community and Common Market (Caricam)
 3. Voluntary Export Restrictions (VER)

اختیاری صادرات کالاها از یک کشور به کشور دیگر بنا به درخواست کشور سوم است. بنابراین، محدودیت‌های اختیاری صادرات یک توافق دوجانبه بین دولت‌هاست که از این طریق، همان‌گونه که تاکنون اتفاق افتاده است، مقررات عمومی تعرفه و تجارت زیرپا گذاشته می‌شود. «محدودیت‌های اختیاری صادرات» و همچنین موانع غیر گمرکی، به ویژه مانع گسترش صادرات کشورهای تازه صنعتی شده و سایر صادرکنندگان موفق کشورهای در حال توسعه می‌گردد. با وجود این، کلیه موانع گمرکی و غیر گمرکی دارای تأثیر منفی زیادی بر تجارت بین‌الملل و همچنین تعدیل و اصلاح ساختار صنعتی هر دو گروه کشورهای شمال و جنوب هستند. طبق برخی از برآوردها، اگر موانع گمرکی و غیر گمرکی از روی فرآورده‌های صادراتی عمده کشورهای جنوب برداشته شود، افزایش ۱۰ درصدی صادرات این کشورها امری بدیهی است. ریشه اصلی کناره‌گیری تدریجی اخیر بعضی از کشورهای در حال توسعه از بازار جهانی را می‌توان در چرخش سیاست تجاری کشورهای صنعتی نسبت به کشورهای در حال توسعه جستجو کرد. در طول دو دهه گذشته، «نظام رجحان‌های تخصیصی تعمیم یافته»^۱ که به نفع واردات کشورهای در حال توسعه عمل می‌کند، به آرامی گسترش یافت. این نظام در سال ۱۹۷۲ معمول شد و تا پایان دهه هفتاد تقریباً تمام کشورهای جنوب را زیر پوشش قرار داد. تمام کالاهای صنعتی، به جز فرآورده‌های حساس مانند منسوجات در داخل این نظام گنجانده شده بودند. رجحان‌ها در طول سال‌ها و با امتیازات خاص برای کشورهای کمتر توسعه یافته نسبتاً گسترش یافت. طبیعی است که این کشورها به‌عنوان یک گروه بیشترین منافع را از این گونه رجحان‌ها کسب نمودند و این امر به آن‌ها امتیاز رقابت با کشورهای شمال را اعطا نمود. اما در حوزه کالاهای صنعتی و بخش‌هایی به جز فرآورده‌های گرمسیری و کشاورزی، کشورهایی چون کره جنوبی، هنگ کنگ و تایوان در کنار کشورهای کمتر توسعه یافته، بیشترین سود را از اعمال نظام رجحان‌های تخصیصی تعمیم‌یافته از آن خود نمودند.

بعضی از کشورها که بیشترین منافع را از برنامه این نظام رجحان‌ها می‌بردند، مجبور

1. Generalized System of Preferences (GSP)

گشته‌اند که درهای بازارهایشان را بر روی صادرات کشورهای شمال باز کرده و صادراتشان را به کشورهای عضو کمیسیون اقتصادی اروپا^۱ و آمریکا نیز محدود نمایند. کشورهای تازه صنعتی شده آسیا، به ویژه کره جنوبی، تایوان و سنگاپور مجبور شدند که بر ارزش پول‌هایشان در مقابل دلار آمریکا بیفزایند. از جانب دیگر، این گونه کشورها استدلال می‌کنند با توجه به این که هدف اصلی نظام رجحان‌ها باید حمایت از کشورهای جنوب از طریق تجارت و نه کمک مالی به آن‌ها باشد، کشورهای شمال باید این موضوع را در نظر بگیرند که اعمال اصل «مقابل به مثل» برای پیشرفت اقتصاد کشورهای جنوب زیانبار بوده و ممکن است به انحراف آشکاری از هدف اصلی نظام رجحان‌ها بیانجامد.

پیشتر گفته شد که تجارت خارجی، رشد کشورها را تضمین می‌کند. در جهان در حال توسعه، رشد اساساً با سیاست‌های اقتصادی و عمل اقتصادی کشورهای شمال که به خصوص سه بلوک حمایت‌گر را به وجود آورده‌اند بستگی نزدیک دارد. موانع و محدودیت‌های تجاری و مقابل به مثل کشورهای شمال، یکی از موانع بسیار عمده بر سر راه صدور کالاهای کشورهای جنوب است. شمال از یک سو می‌پذیرد که حمایت سبب عدم تعادل در تجارت بین‌المللی می‌شود و از سوی دیگر در چارچوب بلوک‌ها و همگرایی‌های اقتصادی عملاً تلاش کشورهای جنوب را خنثی می‌کند و این امر ایجاد روابط بین کشورهای جنوب و یا گسترش آن و نیز تلاش برای کارآ کردن روابط و نهادهای اقتصادی و غیراقتصادی و ایجاد همگرایی‌های منطقه‌ای در کشورهای جنوب را دستخوش نوسان و انحراف نموده است.

۵-۲- جنوب و ترتیبات پولی و نهادی

تجربه تجاری کشورهای جنوب نشان می‌دهد که تجارت بین‌الملل که راه سهل و پذیرفته شده جریان کالاهای، خدمات، سرمایه و فن‌آوری است، اساساً از وضعیت مسلط بر ترتیبات پولی شمال تأثیر می‌پذیرد و تجارت جنوب- جنوب نیز به نحو غیرقابل انکاری زیر

1. European Economic Community (EEC)

سلطه این ترتیبات است. حل بحران بدهی‌ها که برای بسیاری از کشورها در آمریکای لاتین، آفریقا و بعضی از کشورهای آسیایی حیاتی است، اساساً به نحوه تأمین مالی و بازپرداخت بدهی‌ها بستگی دارد که آن هم به نرخ‌های بهره در شمال مربوط است.

روابط تجاری جنوب - جنوب در کوتاه‌مدت نقش اساسی در اقتصاد این کشورها ندارد. هیچ یک از کشورهای جنوب، طبق آمارهای صندوق بین‌المللی پول، در میان ۱۰ کشور اول صادرکننده یا واردکننده جهان نبوده‌اند. اما جنوب ناچار است در روابط بین‌المللی تجاری - مالی نقش فعال‌تری داشته باشد. در هر حال سلطه شمال بر این گونه روابط و بنابراین بر شکل‌دهی و جهت‌گیری سیاست‌های تجاری و تجارت بین‌المللی از جمله روابط تجاری جنوب - جنوب بسیار مؤثر است.

کشورهای کمتر توسعه یافته به دلیل کوچک بودن مقیاس اقتصادیشان و نیز نیاز برای گسترش تقاضا برای محصولاتشان - به خصوص تولیدات صنعتی و مواد واسطه‌ای - و با توجه به محدودیت‌های اقتصادی شمال برای صادرات جنوب، در میان خود به دنبال شریک تجاری می‌گردند که به نظر می‌رسد این روند رو به رشد است. گرچه سازوکارهای تجاری به سود تجارت شمال - جنوب یا شمال - شمال سمت‌گیری شده‌اند اما نیازهای تجاری باید برآورده شوند. بیشتر گفته شد که ۶۵ درصد از تجارت بین‌الملل بین کشورهای شمال انجام و توسط آن‌ها هدایت می‌شود. با توجه به رکود جهانی از ۳۵ درصد باقی‌مانده که باید تجارت ما بین کشورهای جنوب باشد، به نظر نمی‌رسد که سهم کشورهای جنوب چندان قابل توجه باشد. چرا که منطبق سرمایه در جنوب و شمال یکی است: سرمایه به جایی می‌رود که آنجا امنیت داشته باشد.

آن دسته از کشورهای جنوب که امکان ایجاد امنیت در داخل را دارند، با تلاش برای تسهیلات حمل و نقل، بیمه و فن‌آوری (هرچند نه بسیار پیشرفته) برای جستجو در بازارهای کشورهای جنوب به تلاش افتاده‌اند. ایجاد مناطق آزاد تجاری هم یکی از راه‌های رفع نیازهای اقتصادی و نیز جذب سرمایه است. چنانچه گفته شد ادغام‌ها و همگرایی‌های تجاری در جنوب موفقیت‌آمیز نبوده است و متأسفانه در عین حال تسهیلات اقتصادی - تجاری جنوب - جنوب از

وضعیت شمال پیروی می‌کند. اما گسستن روابط تجاری پس از شکل گرفتن چندان ساده نیست و خروج جهان از وضعیت رکودی نیز به آسانی این پیوندها را نمی‌شکند، زیرا یافتن بازار تجاری مطمئن برای جنوب چندان سهل نمی‌باشد. از این گذشته نهادها و بانک‌های مالی تجاری در دهه‌های گذشته به سرعت رو به رشد بوده‌اند که اتحادیه نقل و انتقالات پولی آسیا، تسهیلات نقل و انتقالات پولی چندجانبه جامعه کارائیب (کاریکوم)، مرکز نقل و انتقالات پولی در آفریقای مرکزی، صندوق تثبیت پولی آفریقای مرکزی، صندوق تثبیت پولی آمریکای مرکزی، صندوق پولی کشورهای عرب، صندوق ذخیره آند، اتحادیه پولی آفریقایی، اتحادیه پولی آفریقای مرکزی و بانک توسعه اسلامی از جمله آنها هستند. عملکرد این نهادها نشان می‌دهد که طی دهه‌های گذشته کارنامه مثبت و قابل قبولی از خود به جای نگذاشته‌اند.

۶-۲- اوپک: تلاش برای بقاء

هر چند ممکن است در منظر نخست به نظر آید که تشکیل اتحادیه انحصاری اوپک با ساختارهای نظری همگرایی مطابقت نداشته باشد، اما از آنجایی که "گردهم آمدن" تعدادی از کشورهای جنوب که تصمیمات اقتصادیشان در زمینه‌های مصرف، فروش و کنترل قیمت نفت در روند اقتصاد بین‌الملل تأثیرات قابل توجهی دارد و از طرف دیگر عملکرد موفق این اتحادیه می‌تواند رفاه کشورهای عضو را افزایش دهد، مطالعه این سازمان در این راستا به‌طور استثناء می‌تواند در چارچوب نظریه‌های همگرایی مدنظر قرار گیرد. اوپک، احتمالاً موفقیت‌آمیزترین پیوند و حرکت اقتصادی در جهان سوم تلقی می‌شود. شاید به این دلیل که بر سراسر دهه ۷۰ میلادی تأثیر جدی گذاشت. هر چند که اکنون بسیاری از افراد اهل فن آن را پیکره‌ای بی‌جان بیش نمی‌دانند، اما برای بسیاری هنوز طنین خوشایندی دارد چرا که منادی قدرت‌نمایی جنوب تلقی می‌شود و قدرت هم بسیاری از انگیزه‌های روانی را پاسخ می‌گوید.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت، در سال ۱۹۶۰ میلادی تأسیس شد و در اوایل ۱۹۷۰ میلادی با افزایش قیمت نفت به چندین برابر قیمت به نهادی متشکل از کشورهای جهان سوم که

سرمایه و بازار عظیمی را در دست دارند به یک نهاد مطرح در صحنه اقتصاد و تجارت بین‌الملل تبدیل گردید که گاهی از آن به «جهان چهارم» یاد می‌شود.

کاهش تولید نفت در سال ۱۹۷۹ و ادامه روند نزولی آن به دلیل انقلاب ایران و افزایش قیمت‌های نفت در پی آن - شوک نفتی دوم - گرچه تقاضا را بلافاصله کاهش نداد، اما به صرفه‌جویی در مصرف نفت و جایگزینی گاز و زغال‌سنگ به جای نفت انجامید که در عرض چند سال به کاهش باز هم بیشتر تقاضا برای نفت منجر شد. به دنبال این مسأله، ماشین‌آلات جدید مصرف‌کننده انرژی و نیروگاه‌های برق بیش از پیش به فن‌آوری‌های تازه با سوخت کمتر و یا سوخت‌های جایگزین چون انرژی و نیروگاه‌های هسته‌ای مجهز شدند و می‌شوند. سیاست‌های کشورهای صنعتی غرب به منظور کاهش وابستگی به نفت وارداتی به‌ویژه برنامه‌های آژانس بین‌المللی انرژی، از سال ۱۹۷۵ به بعد رشد تقاضا برای نفت را در جهان کاهش داد. پس از سال ۱۹۸۵، رابطه مبادله کشورهای صادرکننده نفت در مقابل جهان صنعتی و سایر کشورهای در حال توسعه کاهش یافت.

در سال ۱۹۸۹، برای اولین بار پس از سال ۱۹۷۷، واردات ناخالص نفت در ایالات متحده بر تولیدات داخلی فزونی گرفت. واردات ایالات متحده از کشورهای حوزه خلیج فارس از ۳۰۴ هزار بشکه در روز در سال ۱۹۸۵ به ۱/۸۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۸۹ رسید که معادل ۲۶ درصد از کل واردات این کشور بوده است.^۱ این روند در دهه ۱۹۹۰ نیز ادامه داشته است. بنابراین، طبیعی است که آمریکا بخواهد بر منابع نفتی منطقه کنترل مستقیم داشته باشد و مانع از هرگونه افزایش (یا کاهش) قیمت که در تضاد با منافع داخلی خود باشد، گردد. از این گذشته آمریکا با تکیه به قدرت سیاسی - نظامی خود نمی‌خواهد از منابع سرشار انرژی‌اش استفاده کند و این امر به کاهش توان عرضه انرژی ارزان از سوی کشورهای دیگر موکول می‌شود. شاید بتوان زمانی را

۱. دکتر نیکلاس سرکیس، «دورنمای بازار نفت و توسعه اقتصادی کشورهای صادرکننده پس از جنگ خلیج فارس» ترجمه مهندس مهدی مهرورز، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۵۰-۴۹، مهر و آبان ۱۳۷۰، ص

تصور کرد که امریکا صادرکننده نفت باشد و اوپک پالایش‌کننده آن. اما از آنجا که اکثر کشورهای شمال و جنوب منابع نفتی ندارند، احتمالاً تلاش برای تکیه بر انرژی‌های جایگزین نفت همچون انرژی‌های هسته‌ای بیشتر خواهد شد.

اوپک میزان مشارکت خود در طرح‌های بالادستی و پایین دستی در دهه ۱۹۸۰ را دو برابر کرد. سهام خریداری شده در پالایشگاه‌های خارجی و افزایش ظرفیت پالایشگاه‌های کشورهای عضو، اوپک را قادر کرد که حدود ۸ میلیون بشکه در روز نفت خام از طریق شبکه مرتبط تولید و پالایش خود به بازار عرضه کند.^۱ که به معنای آن است که سهمی از تولید اوپک که در شبکه پالایش متعلق به آن (یا در مشارکت با دیگران) در سال ۱۹۸۹ وارد می‌شد، معادل ۳۶ درصد کل تولید نفت خام این سازمان بود. این نسبت در سال ۱۹۸۰ تنها معادل ۱۶ درصد بود که در پایان دهه ۱۹۹۰ به ۴۰ درصد رسید. ۳۷/۱ درصد از این پالایشگاه‌ها در ایالات متحده، ۳۶/۸ درصد در اروپا و ۲۶/۱ درصد در سایر نقاط جهان بوده‌اند (در دهه ۱۹۹۰). میزان سهام اوپک در این پالایشگاه‌ها بین ۱۲/۵ درصد تا ۱۰۰ درصد در تغییر است.

تقاضا برای فرآورده‌های پالایشگاهی به تدریج و با سیری منظم در حال افزایش است و پایین بودن قیمت نفت در دهه ۱۹۹۰ سبب افزایش بیشتر تقاضا برای محصولات پالایشگاهی شد. البته کاهش قیمت نفت در این دوران فشار زیادی برای سرمایه‌گذاری در عملیات پایین دستی تولید بر این کشورها وارد نمود. اما در ضمن پایین بودن قیمت نفت، شرط افزایش تقاضا برای محصولات پایین دستی است که بسیاری از کشورهای عضو اوپک در تولید آن در خارج مشارکت دارند و برنامه تولید آن در داخل را با کمک سرمایه‌گذاری‌های خارجی انجام می‌دهند. گسترش فعالیت‌های کشورهای صادرکننده نفت به خصوص مشارکت در طرح‌های پایین دستی، صرف‌نظر از کاهش وابستگی به تولید و صدور نفت سبب افزایش طرح‌های تجاری می‌شود و گذشته از این سرمایه‌گذاری در این نوع طرح‌ها از ریسک اندکی برخوردار است.

۱. علی‌اصغر سفیری (مترجم)، «مشارکت کشورهای تولیدکننده نفت در عملیات پایین دستی خارجی»، ص ۱۱۲.

همکاری‌های بین‌المللی در مورد انرژی بسیار ضروری است. توافق درباره سطح قیمت‌ها و تثبیت نسبی آن برای کشورهای عضو اوپک، سایر تولیدکننده‌های نفت و نیز کشورهای واردکننده نفت بسیار مهم است.^۱ این‌گونه توافق‌ها از افت‌های ناگهانی در برنامه‌های توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی تا حد زیادی جلوگیری می‌کند. هر چند که به نظر می‌رسد ایالات متحده به چنین سیاستی تمایل ندارد، اما حتی در این صورت منافع شرکای تجاری این کشور با توافق‌های بین‌المللی سازگاری زیادی دارد.

اوپک در دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ برای بهبود دادن قرارداد‌های بهره‌برداری از نفت، تنظیم روابط با شرکت‌های چندملیتی، تنظیم، تعیین و تثبیت قیمت نفت تلاش کرده است. به نظر می‌رسد که ادامه روند فعلی سرانجام منجر به پایان یافتن سریع منابع کشورهای غیرعضو اوپک، به استثنای آمریکا شود، که این با هدف کاهش وابستگی به نفت اوپک نیز برای کشورهای مزبور، مغایر است. این سیاست گرچه باعث شده که درآمد کشورهای عضو اوپک در نیمه اول دهه ۱۹۸۰، ۱۵۶ میلیارد دلار کاهش یابد، اما پس از پایان دهه ۱۹۹۰، دیگر چنین مانورهایی برای این‌گونه کشورها امکان‌پذیر نیست. دهه نخست سال ۲۰۰۰، اوپک را با چالش‌ها و آزمون‌های سختی در فضای بین‌المللی مواجه می‌نماید و چنانچه اوپک از این آزمون‌ها با موفقیت بیرون نیاید، باقی مانده امید اندک همگرایی میان کشورهای جنوب را از بین خواهد برد.

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۷-۲- اسکاپ: تشکلی فرا اقتصادی

کمیسیون اقتصادی برای آسیا و اقیانوس آرام (اسکاپ)، اهمیت اقتصادی اوپک را ندارد. از این رو شاید در بلندمدت بقا و دوام بیشتری داشته باشد.

۱. نوسان قیمت نفت طی سال‌های ۹۶-۱۹۷۸ بسیار شدید بوده است. قیمت هر بشکه نفت طی سال‌های مزبور به ترتیب ۱۸، ۲۹، ۳۹، ۳۵، ۳۲/۵، ۳۰، ۲۹، ۲۵، ۱۴، ۱۹، ۱۵، ۱۹، ۲۴/۵، ۲۰، ۲۰، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ دلار بوده است. در اوایل دهه ۲۰۰۰ کشورهای عضو اوپک تصمیم گرفتند با مدیریت عرضه نفت در بازارهای جهانی قیمت نفت را در سطح ۲۸-۲۲ دلار ثابت نگهدارند.

اسکاپ ۴۰ عضو در آسیای شرقی، آسیای جنوب شرقی، جنوب آسیا و اقیانوس آرام دارد. از آنجا که این نهاد تجمعی از کشورهای در حال توسعه است در چارچوب روابط جنوب - جنوب قابل طرح است. اگرچه این گونه شکل‌ها اهمیت سیاسی چندانی ندارند اما از آنجا که این گونه گردهمایی‌ها حول محور توسعه اقتصادی اجتماعی می‌چرخند و به پیچیدگی‌های مسائل اجتماعی کشورهای جنوب می‌پردازند، در حاشیه مسائل توسعه و رشد اقتصادی جهانی قابل توجه هستند. مشکلاتی که اسکاپ به آن‌ها می‌پردازد، فقر، بهره‌وری پایین، وضعیت بهداشت و تغذیه، جمعیت، اشتغال و... کشورهای عضو است. هدف‌های این کمیسیون بیشتر توجه به از بین بردن مشکلات ناشی از مسائل ذکر شده در بالاست. فعالیت‌های توسعه اجتماعی اسکاپ بخشی از کوشش آن برای تحقق توسعه ملی و منطقه‌ای، در جهت تکمیل برنامه‌هایی است که کشورهای عضو در همین زمینه در دست دارند. در این چارچوب، به مسائل گروه‌های محروم، زنان و جوانان، توجه خاص می‌شود.

اجلاس سالانه اسکاپ که به‌طور منظم برگزار می‌شود، معمولاً در برگرنده گزارش‌های ویژه و گزارش‌هایی درباره میزان موفقیت این کمیسیون در زمینه‌های مورد نظر است. صرف‌نظر از اسکاپ، بسیاری از شکل‌ها و همگرایی‌های منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای در جهان سوم وجود دارد که قبلاً از بعضی از آن‌ها نام برده شده است. پل سوئیزی زمانی درباره آن‌ها می‌گفت که بی‌دردسر و بی‌اثر هستند. البته در کوتاه‌مدت این گونه نهادها تأثیر قابل توجهی ندارند اما از آنجا که رشد و توسعه جهانی تنها فرآیندی اقتصادی نیست و ابعاد فراوان دیگری نیز دارد^۱ با دورنمای کوتاه مدت نباید به آن‌ها نگر نیست. مشکلات جهان فقط ناشی از مسائل بین شمال و جنوب نیست، بلکه بسیاری از مسائل جهانی ریشه در فرهنگ‌ها دارند و این گونه تجمع‌ها در بلندمدت بر افکار عمومی مردم در کشورهای شمال و جنوب اثر می‌گذارند. فرآیند دموکراتیزه شدن، پیش شرط دگرگونی‌های اقتصادی و تعدیل‌های ساختاری در جوامع جنوب است. ابزارهای سنتی که بسیاری از اقتصاددانان هنوز از نقطه نظر ایدئولوژیک بر آن‌ها تکیه دارند،

۱. هرمز همایون پور، شمال - جنوب: برنامه‌ای برای بقا...، پیشین، ص ۲۸-۲۷.

محور نگرش بسیاری از سیاست‌گذاران است که معمولاً درگیر مسائل پیچیده و غامض عاجل هستند و اغلب بدون توجه به اثرات حرکت‌ها در آینده، راه‌حل‌هایی برای این‌گونه مسائل که باید به سرعت حل شوند، پیشنهاد می‌شود و به مرحله عمل در می‌آیند. اما گاهی به نظر می‌رسد که دید یک سویه انقلاب جهانی و تفکر خودسرانه «در بلندمدت، همه ما مرده‌ایم»، نسل‌های آینده و منطق‌تطور تاریخی را نادیده می‌گیرند و شاید روندها را به تاخیر می‌اندازند تا مصداق کامل عمل قانون تکاملی غیر متوازن باشند. به هر حال بدون آن که قصد دفاع، یا انکار حرکت‌ها و نظریه‌های اقتصاددانان برجسته باشد تاریخ نشان می‌دهد که حرکت‌های خزنده، ریشه می‌دوانند و از بن کندن آن‌ها بسیار دشوار است. همکاری به دلیل اشتراک منافع اقتصادی، همکاری‌های جانبی در زمینه‌های انسانی، فرهنگی و اجتماعی را می‌طلبد که شاید همیشه بی‌دردسر و بی‌اثر باقی نماند. حفظ هویت‌های فرهنگی و اجتماعی در عین حرکت در زمینه مسائل به ظاهر حاشیه‌ای و فرعی و در اساس پایدار و بلندمدت، حتی اگر بی‌اثر باشد، بی‌ارزش نیست.

۸-۲- منطقه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی و جهانی شدن: تقابل یا تعامل

تحقیقات کاربردی دامنه‌داری نشان می‌دهند که عضویت در سازمان تجارت جهانی نه تنها تجارت میان کشورهای عضو این سازمان را افزایش نمی‌دهد، بلکه آزادی تجارت میان کشورهای عضو را نیز تضمین نمی‌نماید.^۱ مطالعات نشان می‌دهند در حالی که نسبت درجه آزادی اقتصاد (نسبت صادرات + واردات به تولید ناخالص داخلی) کشورها پنج سال قبل از الحاق به سازمان تجارت جهانی^۲، ۷۳/۱ درصد بوده است، این نسبت پنج سال بعد از الحاق، به ۷۰/۴ درصد کاهش نموده است. همچنین در فواصل زمانی ذکر شده نرخ‌های تعرفه از ۱۲/۵ درصد به ۱۳/۱ درصد افزایش یافته است.^۳ با توجه به عدم کارایی سازمان تجارت جهانی در

1. Andrew Rose, NBER Working paper, No.9347, 2003.

2. World Trade Organization (WTO)

3. Rose (2003), p.2.

فضای بین‌المللی و دخالت‌های بی حد و حصر آمریکا در سازمان‌های چندجانبه جهانی از یک طرف و شکست مذاکرات دور اروگوئه در دهه ۱۹۹۰ از طرف دیگر، کشورهای جنوب به تفکر منطقه‌گرایی گرایش بیشتری پیدا نمودند. به علاوه، از آنجایی که قسمت اعظم تجارت بین‌الملل میان کشورهای اتحادیه اقتصادی اروپا و ژاپن، گروه نفتا و اتحادیه اقتصادی آ-سه - آن صورت می‌پذیرد، وجود رقابت میان ۳ منطقه مزبور، ایجاد همکاری‌های بین‌المللی برای کشورهای جنوب را کاهش داده است. هر چند پاره‌ای از اندیشمندان کشورهای جنوب ادعا می‌نمایند که منطقه‌گرایی در مقایسه با چندجانبه‌گرایی از مطلوبیت بیشتر و تأثیر بالاتری برخوردار است و در صورت موفقیت همگرایی‌های منطقه‌ای می‌توان به سوی چندجانبه‌گرایی حرکت نمود، اما این موضوع عملاً به اراده، توانایی‌ها و خواست حکومت‌ها بستگی دارد و از آنجایی که اکثر حکومت‌های کشورهای جنوب از خواستگاه واقعی مردمی محرومند و نظام مردم‌سالارانه در این کشورها به سختی مشاهده می‌شود، همگرایی‌های منطقه‌ای نیز با عدم موفقیت روبرو بوده است. از طرفی رقابت اقتصادی در کشورهای جنوب میان بنگاه‌های اقتصادی وجود ندارد و دولت، زمامدار کلیه امور است. بنابراین زمانی که کشورهای جنوب سیاست آزادسازی تجاری را اختیار می‌نمایند، این سیاست نمی‌تواند همگرایی جهانی را به دنبال داشته باشد چرا که سیاست آزادسازی تجاری، ضمن قبول حکومت مردم‌سالارانه، دولت‌ها را ترغیب می‌نماید تا با بکارگیری کلیه ظرفیت‌های بالقوه خود زمینه رقابت اقتصادی را مهیا نماید و از آنجایی که ایجاد رقابت نیازمند گروه‌های رقیب با اهداف مختلف است، این امر هیچ‌گاه در کشورهای جنوب نمی‌تواند تحقق یابد.

۱-۸-۲ - آ - سه - آن: تجربه‌ای قابل قبول

در میان همگرایی‌های منطقه‌ای در کشورهای جنوب، آسه آن یکی از موفق‌ترین گروه‌های موجود است. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا معروف به آ-سه - آن در سال ۱۹۶۷ میان کشورهای مالزی، اندونزی، فیلیپین، تایلند، سنگاپور و برونی تشکیل شد. هر چند

این سازمان با اهدافی نظیر گسترش رشد اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و توسعه فرهنگی، توسعه همکاری و کمک‌های متقابل در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، تکنیکی و اداری و گسترش همکاری در زمینه‌های کشاورزی، صنایع، تجارت، بهبود وضع ترابری و ارتباطات و افزایش سطح زندگی مردم ایجاد شد، اما عملاً این سازمان تا اوایل دهه ۱۹۸۰، یک اتحادیه سیاسی جهت مقابله با نفوذ کمونیسم و حفظ رژیم‌های سیاسی وابسته به آمریکا و غرب در منطقه بود. بنابراین در ابتدا این سازمان به کمک آمریکا جهت تضمین تداوم حکومت‌های وابسته به آمریکا در منطقه به وجود آمد. در دهه ۱۹۸۰ با پذیرش منطقه‌گرایی اقتصادی، اتحادیه مزبور با الگو برداری از الگوی توسعه اقتصادی ژاپن مبتنی بر اقتصاد برون‌نگر و جهت‌گیری به سمت افزایش صادرات، جذب سرمایه‌های خارجی و اصلاحات زیربنایی اجتماعی در کنار اراده مصمم و مشترک نخبگان کشورهای عضو برای ایجاد ثبات داخلی و توسعه اقتصادی و برخورداری از سطح مناسب رشد جمعیت و همچنین منابع مادی و انسانی ارزان و در عین حال فراوان در کنار قابلیت تحسین‌برانگیز نظم‌پذیری در کار و بهره‌وری بالا، توانست موفقیت‌های خوبی در منطقه به دست آورد. البته این اتحادیه در مواجهه با اختلافات مرزی و سیاسی با همسایگان و وجود اقلیت‌های نژادی و قومی و اعمال فشار از طرف برخی از کشورهای شمال از جمله آمریکا به تعدادی از کشورهای عضو و تحت تأثیر قرار گرفتن آن‌ها و به دنبال آن بروز دیدگاه‌های متفاوت و ناهمگون اقتصادی - سیاسی در درون اتحادیه، هر از چند گاهی یک بار، با تنش‌ها و معضلات فراوانی روبرو می‌شود که در نهایت اهداف عالی همگرایی منطقه‌ای را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.^۱

۲-۸-۲- اکو: آغاز یک تلاش

البته موفقیت آسه‌آن در مقایسه با سایر همگرایی‌های منطقه‌ای از جمله اکو به مراتب بهتر

۱. برای اطلاعات بیشتر درخصوص ASEAN, WTO و جهانی شدن به مقاله Anderson (2001) می‌توان مراجعه نمود.

است. سازمان همکاری اقتصادی (اگو) در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی با همکاری سه کشور عضو پیمان سنتو، یعنی ایران، پاکستان و ترکیه عملاً از سال ۱۳۴۳ شمسی (۱۹۶۴ میلادی) شروع به کار کرد. در سال ۱۳۷۱، جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به این سازمان پیوستند. در حال حاضر اگو دارای ده عضو به قرار زیر می‌باشد: ایران، پاکستان، ترکیه، آذربایجان، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان. این سازمان اهدافی از جمله گسترش بازرگانی از طریق دسترسی آزاد به بازارهای کشورهای عضو، کمک به رشد تجارت جهانی و تلاش جهت رفع سیاست‌های بازرگانی غیر عادلانه که برای کشورهای در حال توسعه شرایط تجاری نامناسبی ایجاد کرده است، کمک به رشد پایدار اقتصادی و تحکیم پیوندهای فرهنگی و علائق معنوی کشورهای عضو را دنبال می‌نماید.

اگر طی سالیان گذشته با تشکیل جلسات متعدد به توافق‌های مهمی دست پیدا کرده است ولی به واسطه نداشتن الگوی توسعه مشخص، عدم تأکید بر نقاط اشتراک فراملی و فقدان اراده‌ای منسجم از سوی رهبران و اندیشمندان کشورهای عضو جهت تحقق اهداف این سازمان، عملاً کارایی مناسبی در فضای اقتصاد بین‌الملل نداشته است. عدم ایجاد انگیزه‌های کافی برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و عدم وجود یک اراده سیاسی مشترک و نامتجانس بودن اعضای این گروه را از دیگر عوامل عدم موفقیت این سازمان می‌توان به حساب آورد.

۹-۲- همگرایی در کشورهای جنوب: سرابی در برهوت

باتوجه به مطالعات نظری و تاریخی و تجربیات همگرایی‌های منطقه‌ای در کشورهای جنوب که بخش کوچکی از آن در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، عدم موفقیت این همگرایی‌ها را به قرار زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱. صادرات این کشورها در حد کالاهای کشاورزی، مواد معدنی خام و مواد اولیه می‌باشد. در حالی که کالاهای وارداتی آن‌ها را صنایع کارخانه‌ای تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر،

رابطه مبادله این کشورها طی زمان در حال تخریب شدن است.

۲. در همگرایی‌های منطقه‌ای مشاهده شده است که روابط تجاری میان کشورهای عضو به طور عمده دو جانبه و میان کشورهای هم‌مرز صورت می‌گیرد. از طرفی مشاهده شده است که منافع حاصله از همگرایی‌های اقتصادی میان کشورهای عضو که بعضاً با یکدیگر نامتجانس هستند، به طور یکسان تقسیم نمی‌گردد و کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر باشند، منافع بیشتری را به خود اختصاص می‌دهند. عدم همگونی اقتصاد کشورهای جنوب یکی از دلایل بارز عدم موفقیت همگرایی‌های منطقه‌ای است.

۳. بسیاری از دلایل غیراقتصادی از جمله اختلافات ارضی، عقیدتی و مذهبی، نژادی و... مانع تحقق و موفقیت همگرایی‌های منطقه‌ای در کشورهای جنوب است.

۴. در همگرایی‌های اقتصادی ممکن است حیات سیاسی کشورهای ضعیف‌تر مورد تعرض کشورهای قوی‌تر قرار گیرد و این مسأله به خصوص برای کشورهایی که از بنیان‌های سست حکومتی و سیاسی برخوردارند، بسیار ضربه‌پذیرتر خواهد بود.

۵. در بند دو گفته شد که روابط تجاری میان کشورهای هم‌مرز صورت می‌گیرد. این به آن دلیل است که کشورهای جنوب بعضاً از سیستم حمل و نقل و ارتباطات پیشرفته‌ای برخوردار نیستند. فواصل طولانی کشورهای عضو از یکدیگر می‌تواند سدی برای موفقیت همگرایی‌های اقتصادی کشورهای جنوب باشد.

۶. معمولاً اقتصاد کشورهای جنوب مکمل یکدیگر هستند و اگر رقابتی میان آن‌ها مشاهده شود، رقابت برای بازارهای جهانی یکسان برای صادرات محصولات کشاورزیشان است. بنابراین تشکیل همگرایی‌های اقتصادی در این کشورها از انگیزه‌های اقتصادی برخوردار نیست و رهبران به دنبال دستیابی به منافع سیاسی هستند.

باتوجه به موارد بیان شده برای تعمیم روابط تجاری کشورهای جنوب و تبدیل آن از روابط دو جانبه از داخل مجموعه همگرایی‌های اقتصادی به روابط چندجانبه و ایجاد مناطق آزاد تجاری و اتحادیه‌های گمرکی و در نهایت ادغام در اقتصاد جهانی و یکپارچگی اقتصادی، این

کشورها با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهند بود. برخی از این مشکلات عبارتند از:

۱. عدم ایجاد یک رویه یکنواخت گمرکی قابل قبول برای تمامی اعضا و سایر کشورهای جهان؛

۲. عدم یکنواخت بودن فهرست کالاهای مشمول تعرفه‌های ترجیحی؛

۳. طولانی بودن روند اداری و عملیاتی پیش روی صادرات و واردات؛

۴. عدم ایجاد یک نظام واحد و منظم پرداخت میان کشورهای عضو؛

۵. عدم هماهنگی میان نظام‌های پرداخت بین بانک‌ها و روشن نبودن رژیم ارزی در این کشورها؛

۶. پایین بودن استانداردهای تولید شده در کشورهای عضو در مقایسه با کالاهای مشابه وارداتی از کشورهای شمال؛

۷. عدم وجود اراده سیاسی میان رهبران کشورهای عضو برای قرار گرفتن در جامعه جهانی؛

۸. اختلافات ایدئولوژیک شدید میان کشورهای جنوب و کشورهای شمال؛

۹. عدم وجود یک نظام مردم سالارانه در اکثر کشورهای جنوب؛

۱۰. عدم ثبات اقتصادی و سیاسی در کشورهای جنوب و وجود درگیری‌های پراکنده در این کشورها و ...

۳. خلاصه و جمع‌بندی

همگرایی را از دو منظر سیاسی و اقتصادی می‌توان مورد مطالعه قرار داد. همگرایی اقتصادی را به دو دسته همگرایی منطقه‌ای و همگرایی چندجانبه یا جهانی می‌توان تقسیم نمود. تئوری همگرایی به یک سلسله سیاست‌هایی اطلاق می‌گردد که محدودیت‌های تجاری و موانع و تبعیضات به وجود آمده بر سر راه روابط اقتصاد بین‌الملل را حذف و یا به حداقل ممکن تقلیل دهد. در همگرایی سیاسی کشورها از نظم و هدایت مستقل سیاست‌های خارجی و داخلی خود

صرف نظر می‌نمایند و به تصمیمات مشترک و جمعی برای ایجاد جوامع سیاسی که آرمان‌ها و اهداف مشترک و جمعی دارند، تلاش می‌کنند.

در این مقاله همگرایی میان کشورهای جنوب با خودشان و کشورهای شمال مورد تأمل قرار گرفت. منظور از «شمال» در این مطالعات کشورهای توسعه یافته با کشورهای صنعتی است و «جنوب» سایر کشورها را تشکیل می‌دهد. شمال و جنوب به طور کلی به معنای کشورهای ثروتمند و فقیر، «توسعه یافته» و «در حال توسعه» مصطلح شده است.

مطالعات نشان می‌دهند که همه تلاش‌ها برای ایجاد همگرایی و اتحادیه‌های سیاسی منطقه‌ای و اقتصادی میان کشورهای جنوب یا ناکام مانده و یا اثر چندانی نداشته است. کشورهای جنوب پیوندهای تجاری محکم با شمال دارند و این ناشی از سلطه صنعتی و به خصوص پولی کشورهای شمال است. جنوب به نحو غیرقابل انکاری از تغییرات نرخ‌های ارز (به خصوص دلار) و نیز نرخ‌های بهره در شمال تأثیر می‌پذیرد و همین امر مانع گسترش روابط تجاری بین کشورهای جنوب - جنوب شده است.^۱

هر چند که روابط تجاری جنوب - جنوب در گذشته و حال اهمیت چشمگیری در تجارت جهانی نداشته است، اما با توجه به موانعی که شمال ایجاد می‌کند و سیاست‌های حمایتی در چارچوب بلوک‌های اقتصادی و همگرایی‌های منطقه‌ای، کشورهای در حال توسعه ناچار هستند به نحوی روابط تجاری میان خود را گسترش دهند و این امر گرچه در کوتاه مدت در سطح وسیع امکان‌پذیر نیست اما در بلندمدت تجارت جنوب - جنوب به ناچار باید دارای وزنی بیش از آنچه تاکنون شاهد آن بوده‌ایم، باشد. اما واقعیات کاربردی و بررسی‌های نظری در این مقاله نشان داده است که به واسطه اختلالات درونی و برونی که کشورهای جنوب با آن‌ها روبرو هستند، همگرایی میان آن‌ها با مشکلات عدیده‌ای روبروست.^۲ هر چند در حال حاضر بسیاری از شکل‌های منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای در جهان سوم وجود دارد ولی به تعبیر پل سوئیزی آن‌ها

۱. برای مطالعات بیشتر به مقالات Grether (1998), Foroutan (1998) و Harris (2001) می‌توان مراجعه کرد.

۲. به مقالات Panagariya (2000), Kose (2000), Cernat (2001) و Rose (2003) مراجعه شود.

«بی دردسر و بی اثر» هستند.

پاره‌ای از اندیشمندان کشورهای جنوب ادعا می‌نمایند که منطقه‌گرایی در مقایسه با چند جانبه‌گرایی از مطلوبیت بیشتری برخوردار است و در صورت موفقیت همگرایی‌های منطقه‌ای می‌توان به سوی چند جانبه‌گرایی حرکت نمود. اما این موضوع عملاً به اراده، توانایی‌ها و خواست حکومت‌ها بستگی دارد و از آنجایی که اکثر حکومت‌های کشورهای جنوب از خاستگاه واقعی مردمی محروم هستند و نظام مردم سالارانه در این کشورها به سختی مشاهده می‌شود، همگرایی‌های منطقه‌ای نیز با عدم موفقیت روبرو بوده است. از طرفی رقابت اقتصادی در کشورهای جنوب میان بنگاه‌های اقتصادی وجود ندارد و دولت زمامدار کلیه امور است. بنابراین زمانی که کشورهای جنوب، سیاست آزادسازی تجاری را اختیار می‌نمایند، این سیاست نمی‌تواند همگرایی جهانی را به دنبال داشته باشد چرا که سیاست آزادسازی تجاری، ضمن قبول حکومت مردم سالارانه، دولت‌ها را ترغیب می‌نماید تا با بکارگیری کلیه ظرفیت‌های بالقوه خود زمینه رقابت اقتصادی را مهیا نمایند و از آنجایی که ایجاد رقابت، نیازمند گروه‌های رقیب با اهداف مختلف است، این امر هیچگاه در کشورهای جنوب نمی‌تواند تحقق یابد.

با عدم اقبال همگرایی‌های منطقه‌ای و چند جانبه‌گرایی در کشورهای جنوب این سؤال مطرح می‌گردد که: «آیا کشورهای جنوب به جای پرداختن به مفاهیم متداول همگرایی سیاسی و اقتصادی در کشورهای شمال می‌توانند از ابزارهای دیگری برای ارتباط سالم و منطقی با جوامع بین‌الملل استفاده نمایند؟» آیا نظریه «وابستگی متقابل» می‌تواند جانشین مناسبی برای تئوری «همگرایی» برای کشورهای جنوب باشد؟ وابستگی متقابل را می‌توان به مثابه پیوندی مستقیم و مثبت میان منافع دولت‌ها قلمداد نمود. در قلمرو اقتصادی، هر قدر حجم مبادلات خارجی میان کشورها افزایش یابد و دولت‌ها احساس نیاز بیشتری به روابط اقتصادی خارجی پیدا نمایند، این امر نمایانگر افزایش وابستگی متقابل میان کشورهاست. در واقع، تز وابستگی متقابل به مثابه راه میان‌بری است که اوضاع نابهنجار نظام کنونی میان کشورها - به خصوص کشورهای جنوب - را به تحقق ایده‌های متعالی در آینده تبدیل می‌نماید. وابستگی متقابل ضمن آن که منافع ملی

کشورها را به یکدیگر متصل می‌سازد، آن‌ها را در شبکه وابستگی درگیر نموده و امنیت و به‌خصوص فرصت‌های اقتصادی آن‌ها را به یکدیگر متصل می‌نماید به طوری که کشورها باور می‌نمایند حل مشکلات به تنهایی امکان‌پذیر نمی‌باشد و اقدامات جمعی راه حل اساسی به شمار می‌آید. توضیح و بسط این نظریه مجال دیگری را می‌طلبد.



یادداشت‌ها

1. Anderson, Kym. "Globalization, WTO and ASEAN." Center for International Economic Studies, February 2001.
2. Andriamananjara, Soamiely. "On the Size and Number of Regional Integration Arrangements: A Political Economy Model." World Bank, May 1999.
3. Balassa, B. "The Theory of Economic Integration." Homewood, ILL, Irwin, 1961.
4. Caniels, M.C.J., and Verspagen, Bart. "The Effects of Economic Integration on Regional Growth: An Evolutionary Model." Maastricht University, October 1999.
5. Cernat, Lucian. "Assessing Regional Trade Arrangements: Are South- South- South RTAs More Trade Diverting?" UNCTAD, September 2001.
6. Das, Dilip "Regional Trading Agreements and the Global Economy: An Asia- Pacific Perspective." Asian Development Bank, March 2001.
7. Foroutan, F. "Does Membership in a Regional Preferential Trade Agreement Make a Country More or Less Protectionist?" World Bank, March 1998.
8. Grether, Jean- Marie and Olarreaga, Marcelo. "Preferential and Non-Preferential Trade Flows in World Trade." World Trade Organization, September 1998.
9. Harris, Richard G. "The New Economy, Globalization and Rgional Trading Agreements." Center for International Economic Studies, March 2001.
10. Hass, Ernest, "The Uniting of Europe". Stanford University Press, 1958.
11. Hausler, Gerd. "The Globalization of Finance." Finance and Development, World Bank & IMF, Vol. 39, No. 1., March 2002.
12. Kose, M., Ayhan and Riezman, Raymond. "Small Countries and Preferential Trade Agreements: How Severe is the Innocent Bystander Problem?" Center for the Study of

Globalization and Regionalisation, January 2000.

13. Kose, M., Ayhan and Riezman, Raymond. "Understanding the Welfare Implication of Preferential Trade Agreements." CSGR, October 1999.

14. Krauss, M. "Recent Developments in Customs Union Theory: An Interpretive Survey." Journal of Economic Literature, June 1972.

15. Lipsey, R.G. "The Theory of Customs Union: A General Survey." September 1960.

16. Mathur, Somesh., "South Asian Preferential Trading Arrangement." Jamia Millia Islamia, September 1999.

17. Meade, J. "The Theory of Customs Union." Amsterdam, 1955.

18. Panagariya, Arvind. "Preferential Trade Liberalization: The Traditional Theory and New Developments." University of Maryland, 1999.

19. Panagariya, Arvind. "The Regionalism Debate: An Overview" University of Maryland, July 1998.

20. Pinder, John. "Positive Integration and Negative Integration: Problems of Economic Integration in the EEC." The World Today, Vol. 24, 1968.

21. Robson, P. ed. "International Economic Integration." Penguin, 1972.

22. Rose, Andrew. "NBER Working Paper." No. 9347, 2003.

23. Schiff, Maurice. "Regional Integration and Development in Small States." World Bank, March 2002.

24. Segal, Aron. "Integration of Developing Countries: Some Thought on Africa and Central America." Journal of Common Market Studies, No. 3, March 1969.

25. Sloan, John, W. "The Strategy of Development Regionalism." Journal of Common Market Studies, Vol. 10, No. 2, Dec. 1971.

26. UNCTAD: World Investment Report, 1997.

27. Viner, J. "The Custom Union Issue." N.Y: Carnegie Endowment for International Peace, 1953.

28. Winters, Alan L. "Regionalism vs. Multilateralism." World Bank, November 1996.